



اصول اندیشه سیاسی آقانجفی
ونقش وی در جنبش مشروطیت

فصلنامه مطالعات تاریخی

اصول اندیشه سیاسی آقاجفی و نقش وی در جنبش مشروطیت

○ تقی صوفی نیارکی

۱۲۱

۱. سیری در حیات علمی آقاجفی اصفهانی

آیت الله شیخ محمدتقی اصفهانی مشهور به آقاجفی در ربیع الثانی ۱۲۶۲ به دنیا آمد. پدرش مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدباقر نجفی، فرزند مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی صاحب کتاب هدایت المسترشدين است. مادر آقاجفی، زمزم بیگم، دختر دوم مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر از علما و مراجع بزرگ بوده است.

آقاجفی، سالهای نخستین زندگی را در خاندانی مشهور به علم، تقوا و مجاهدت، سپری کرد و پس از طی مراحل اولیه تحصیل، در ۱۲۸۵ ق رهسپار عتبات عالیات شد.^۱ آقاجفی در دوران تحصیل، افزون بر پدر، از محضر استادان بزرگی بهره برد که در شکل گیری شخصیت علمی و معنوی وی نقش مؤثری داشته اند از جمله: میرزا محمدحسن شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو)؛ شیخ مهدی آل کاشف الغطا؛ شیخ راضی نجفی؛ قطب العارفین سیدعلی آقا شوشتری.

در این میان مرحوم شوشتری در تکوین شخصیت آقاجفی بویژه در بعد عرفانی نقش بسزایی داشته است. تلمذ در محضر این استاد را می توان نقطه عطف حیات روحانی و معنوی آقاجفی دانست.^۲

در حوزه درس آقاجفی که از هنگام وفات پدر (۱۳۰۱ ق) امامت و تدریس در فقه و اصول

را در مسجد شاه آغاز نمود، تا وقت رحلت (۱۳۳۲ ق) عده زیادی از فضلا و مجتهدان شرکت نموده اند. برخی از آنان عبارت اند از: حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی؛ سید احمد حسینی خوانساری؛ حاج شیخ اسدالله فاضل بیدآبادی، شیخ اسدالله گلپایگانی؛ حاج سید محمدباقر ابطحی حسینی سدهی؛ مرحوم آقاسید محمدباقر موسوی، حاج شیخ محمدتقی کرمانی؛ ملا محمد جواد صافی گلپایگانی؛ سیدحسن واعظ فانی یزدی اصفهانی؛ شیخ حسین دشتکی اصفهانی؛ حاج میرزا حسن خان جابری انصاری؛ حاج میرزا حسن قدسی؛ آقا میرسید حسن روضاتی؛ حاج میرزا حسن نحوی موسوی؛ حاج شیخ محمد حسین رشتی قوچانی؛ آیت الله العظمی سیدحسین بروجردی؛ شیخ محمدرضا حسام الواعظین؛ حاج میرزا محمدرضا سلماسی؛ آقا شیخ محمدرضا مهدوی قمشه ای؛ آقا سید زین العابدین موسوی مطهری واعظ؛ آقا سید زین العابدین طباطبایی ابرقویی؛ حاج سید صدرالدین باطلی کوپایی؛ و...

شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره تألیفات و مجلس درس آقانجفی می نویسد: «له تصانیف کثیره... فکان مجلس درسه مملواً من الافاضل و المحصلین.»^۳ (او دارای تألیفات بسیاری است... مجلس درس او پر بود از طلاب و فضلا.) و پس از بر شمردن تعدادی از آنها، از قول آیت الله شیخ محمدرضا نجفی مسجد شاهی، تصانیف وی را متجاوز از صد، شمرده است. برخی از کتابها و جزوات ایشان بدین شرح است: فقه الامامیه (۱۲ مجلد)؛ دلائل الاحکام؛ کتاب المتاجر؛ حقایق الاسرار، تفسیر زیارت جامعه کبیره؛ اسرار الزیاره و برهان الانابه؛ العنایات الرضویه؛ دلائل الاصول؛ حاشیه اوائل الفرائد، شیخ انصاری؛ خواص الایات؛ خواص الادعیه؛ جامع الاسرار؛ اشارات مکنونه؛ رساله در اجتهاد و تقلید؛ جامع السعادات؛ حاشیه بر جامع عباسی؛ حسام الشیعیه؛ شرح برنخبه حاجی کلباسی؛ شهاب ثاقب؛ العشره در آداب معاشرت؛ فضائل الائمه؛ کاشف الاسرار؛ اخلاق المؤمنین؛ ترجمه توحید صدوق؛ ترجمه الفیه؛ ترجمه ثواب الاعمال؛ ترجمه جلد اول، ۱۴ و ۱۹ بحار الانوار؛ افاضات؛ انیس الزائرین؛ مفتاح السعاده؛ ردیه آقانجفی بر یهود؛ رساله توضیح المسائل فارسی؛ اسرار الاحکام؛ اسرار الشریعه؛ بحر الحقایق؛ رساله در جبر و تفویض؛ رساله در دیات و قصاص؛ رساله در عقود؛ عقاید الشیعیه؛ فوائد الامه؛ کاشف الرموز؛ منتخب الاحکام؛ هدایه الطالبین؛ هدایه النجاه؛ رساله در موارد؛ و...^۴

آقا نجفی در اواخر سال ۱۳۳۰ ق. به بیماری استسقاء مبتلا شد و مدت دو سال در بستر بیماری افتاد اما در تمام این مدت نیز دست از تلاش و فعالیتهای اجتماعی خود برنداشت و تا آخرین لحظات در امداد و یاری محرومین و ستمدیدگان کوشید و سرانجام در شعبان ۱۳۳۲ به دیار باقی شتافت.^۵

۲. اصول اندیشه سیاسی آقاجنی اصفهانی

۱-۲. ولایت الحاکم الفقیه

نظریه ولایت فقیه از دیر باز توسط علمای شیعه مطرح و تا عصر حاضر همچنان مورد بحث و کنکاش قرار داشته است.

این نظریه که دست آورد اندیشه سیاسی علمای تشیع است، به طور عمده از قرن پنجم و توسط فقیه نامدار شیعه شیخ مفید^۶، ارائه و پس از او این دیدگاه توسط بزرگانی همچون شیخ طوسی^۷، سلار دیلمی^۸، علامه حلی^۹ و... نظریه پردازی شد و دامنه آن تا به امروز ادامه یافت و هر یک به فراخور خود چه در باره اصل ثبوت ولایت فقیه و چه در محدوده و گستره آن به بحث و فحص نشستند.

آقا نجفی نیز در زمره اندیشمندانی است که به این بحث به صورت جدی اهتمام و توجه داشت و در نوشته های فقهی خود بابتی به این مقوله اختصاص داد و به طور مفصل و گسترده به همه ابعاد این مسئله پرداخت و با ارائه ادله متعدد، راه هر نوع ایراد و خدشه ای را بر این مقوله سد کرد.

۱۲۳

ولایت به مفهوم سیاسی آن همان زعامت و رهبری سیاسی است و می توان ادعا کرد که این نظریه چکیده اندیشه سیاسی یک فقیه و به اعتباری مبنا و اساس فکری او در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. در نتیجه به عنوان اولین قدم برای شناسایی اندیشه و افکار سیاسی علمایی چون آقا نجفی باید نظر و دیدگاه آنها را در این مقوله به دست آورد.

او با استناد به برخی نصوص روایی ولایت فقها را در امتداد ولایت انبیا دانسته معتقد است شعاع این ولایت هر آنچه را که مشمول ولایت انبیا باشد در بر می گیرد مگر آن جایی که به واسطه دلیل شرعی از این قاعده استثنا شده باشد. «ولاریب ان الانبیاء کان لهم الولایه علی الرعیه مطلقاً لا فیما کان حکم الله علی عدمه فینبغی ثبوت هذا المعنی فی العلماء ایضاً»^{۱۰}

و باز در جایی دیگر بر این معنا تأکید نموده و می گوید: «و یدل علی کون جریان کل امر من امور المسلمین من نکاحهم و عقودهم و ایقاعاتهم و مرافعاتهم و سائر امورهم من الاخذ و الدفع و غیر ذالک و کل حکم من احکامهم علی ایدی العلماء خرج بالدلیل و بقی الباقی تحت القاعده»^{۱۱}

توقیع^{۱۲} اسحاق بن یعقوب کلینی، از جمله نصوصی است که وی از آن به عنوان شاهدی بر مدعای خود استفاده کرده است. او پس از رد ایرادها و مناقشات مخالفین، در تفسیر حوادث واقعه، از مسائل جنجالی و بحث برانگیز این مبحث، می نویسد: «فان المراد بالحوادث مطلق الامور التي لابد من الرجوع فيها عرفاً أو عقلاً أو شرعاً الى الرئيس...»^{۱۳}

دیدگاه است که از طرف آنها اجماع تامی دال بر ادعایشان ارائه شود. در غیر این صورت وی حتی جهاد ابتدایی در عصر غیبت را با اذن فقیه جامع الشرایط جایز می‌داند.^{۲۲} از دیدگاه او مرجعیت فقها در دوران غیبت و نبود معصوم منحصر به بیان احکام و صدور فتوا نمی‌شود؛ بلکه در آنچه که مربوط به سرنوشت عمومی جامعه است تصدی امور به عهده فقهاست و اگر کسی غیر از آنها بخواهد متصدی چنین اموری شود باید با اذن و اجازه فقیه باشد.

۲-۲. یکانگی دیانت و سیاست

تفکیک ناپذیری دیانت و سیاست از نظر آقاجنی، امری است مسلم و غیرقابل انکار. آقا نجفی علاوه بر جایگاه والای معنوی^{۲۳}، در امور سیاسی نیز ورود کامل داشت. به حدی که مستر گراهام کنسول انگلیس در مورد او گفته بود: «همانا اگر این مرد (آقاجنی) در انگلیس بود ما او را وزیر خارجه می‌ساختیم.»^{۲۴}

با این همه هیچ‌گاه اقدامات سیاسی او جنبه سیاسی کاری پیدا نکرد و همیشه و در همه حال رنگ دینی داشت. او در اعلامیه‌های متعددی که به مناسبت وقایع و رویدادهای مختلف سیاسی همانند مشروطه و نظایر آن صادر کرده است به صراحت اعلام می‌دارد که جهت «اعلای کلمه اسلام و احیای سنن شریعت خیر المرسلین و ابطال بدع مبدعین و اعانت مظلومین» قدم در این راه گذاشته «بدون ملاحظه شخصی و اغراض نفسانی به اقدام و اهتمام در انجام این مقصد مقدس ساعی» است^{۲۵}؛ و یا وقتی که ماجرای مظلومین بختیاری را پی می‌گیرد می‌نویسد: «اینها فربضه دین و طریقه مسلمانی است و تکلیف شرعی» و ترس این را دارد که اگر به تکلیف خویش عمل ننماید «در روز قیامت مسؤل» بوده «در آستان ملایک پاسبان صاحب شریعت روسیاه» باشد.^{۲۶} او، دلیل بازگشتش از نجف به اصفهان را چنین باز می‌گوید: «... اینکه مأمورم به برگشت به سوی این بلاد (ایران) برای انجام بعضی از خدمات شرعی و بیان احکام نبویه...»^{۲۷} از این رو در هیچ شرایطی اخلاق و معنویت را فراموش نکرد و در دورانی که به تعبیر خودش «امور اعتباریه جان مایه جامعه شده و حقایق در حال فرسایش بود و نادانیها بسیار و راستی و صداقت کاستی پذیرفته» به صدا درمی‌آید و اعلام می‌دارد که «خدای را خدای را بر مواظبت اخلاقیات. چه، آن راه آخرت شما و سکوی رسیدن به معارف است.»^{۲۸} در شرایط بحرانی و پرتنش چون واقعه مشروطه و در آن جوی که حرکت‌های تند سیاسی در حمایت از مشروطیت بسیاری از مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار داده بود و افراد به چیزی جز پیشرفت جریان مشروطه فکر نمی‌کردند، او با صدور اعلامیه‌ای هشت ماده‌ای ضمن توصیه‌های مهم سیاسی - اجتماعی که ضمن سفارش عموم به رعایت آنها، بر رعایت آبرو و حرمت افراد تأکید می‌کند و عموم را از ارتکاب کذب و افتراء پرهیز می‌دهد.

او حتی در زمانی که صولت الدوله با مشروطه خواهان همراه شده بود، انجمن مقدس ملی اصفهان را مجبور کرد به شکایتهای مردم از اعمال و مظالم صولت الدوله رسیدگی کند.^{۲۹} نیز هنگامی که پس از پیروزی مشروطه ظل السلطان فرصت طلب رنگ عوض کرد و دم از مشروطه خواهی زد و عده فراوانی در تهران از او حمایت می کردند و حتی علمایی موجه و متنفذ با توجه به شرایط سیاسی روز عزل او را به مصلحت نمی دانستند و خواستار ابقای وی بودند، آقاجنی بدون ملاحظه و سیاسی کاری خواستار اخراج او شد و بر این امر پای می فشرد.

اندیشه های آقاجنی در هر زمینه ریشه در مذهب داشت و برخاسته از متن شریعت بود. او حتی حرکت هایی که به ظاهر ارتباط چندانی با امور شرعی نداشت همانند سیاستی که در زمینه مسائل اقتصادی در آن دوره مطرح بود، همچون تکالیف شرعی دانسته با قاطعیت فتوا می دهد که «... اقدام در این عمل خیر (تأسیس و ترویج شرکت اسلامی) به منزله جهاد است و عندالله ثواب و اجر عظیم دارد.»^{۳۰} و با اقداماتی این چنین تأکید می کرد که نباید شریعت را منحصر و محدود در یک سری تکالیف و عبادات ظاهری بنمایند؛ بلکه گاه ممکن است یک حرکت اجتماعی از او جب و واجبات باشد.

او برخلاف ادعاهای بی اساس برخی تاریخ نویسان^{۳۱} هیچ گاه به دنبال مطرح کردن و گسترش قدرت سیاسی خود نبود. به همین جهت با تمام نفوذ و مرجعیت عمومی که به تعبیر مرحوم کربلایی بر همه علمای بزرگ اصفهان مزیت و اختصاص داشت^{۳۲} اما در اکثر مواقع به همراه علمای دیگر اعلامیه صادر می کرد و آنها را با خود همراه می نمود.

او نه تنها در تقویت و تثبیت موقعیت همردیفان خود می کوشید؛ بلکه در برخی موارد که فرضاً تهدیدی متوجه یکی از آنها می شد خود را سپر بالای آنها می کرد. چنانچه در برخی منابع آمده است؛ در جریان قتل دو نفر بابی که به حکم یکی از علمای اصفهان به نام میرزا ابوالقاسم زنجانی، در سال ۱۳۲۰ اتفاق افتاد، آقاجنی با آنکه دخالت مستقیمی در این جریان نداشت، به مرکز عریضه می نویسد که مردم اصفهان و علما در این موضوع بی تقصیرند و «اگر مقصود شخص من است اینک به عزم دارالخلافه بیرون آمده و روز ۲۱ بیرون آمد.»^{۳۳}

او در تمامی سالهایی که ریاست مذهبی اصفهان را به عهده داشت به عنوان عالمی دینی، دخالت در امور اجتماعی و سیاسی مملکت و مردم را وظیفه خود می دانست.

۲-۳. مقابله با انحرافات فرهنگی

آقاجنی زمانی پای در عرصه سیاست گذاشت و زعامت حوزه اصفهان را بر عهده گرفت که ایران به طور گسترده و همه جانبه مورد هجوم فرهنگی، اقتصادی و سیاسی واقع شده بود. او

اصول اندیشه سیاسی آقاجفی و نقش وی در جنبش مشروطیت

چون مرزبانی بیدار به مقابله با آن می‌شتافت و به تناسب هر یک شیوه‌ای خاص در پیش می‌گرفت و واکنش لازم را از خود بروز می‌داد.

۱-۳-۲. مقابله با جریان بهائیت

در زمانی که مشکلات گوناگون فرهنگی گریبانگیر جامعه اسلامی شده بود، دو جریان خطرناک فکری در حال نشو و نمو بود و اگر به موقع مهار نمی‌شد، لطمات جبران ناپذیری بر پیکره فرهنگی و عقیدتی جامعه اسلامی وارد می‌کرد. اولی جریان باییت و بهائیت بود؛ و دومی جریان ترویج مسیحیت.

جریان باییت^{۳۴} و فعالیت‌های این فرقه به پیش از دوران زعامت آقاجفی باز می‌گشت به گونه‌ای که شیخ محمد باقر اصفهانی (پدر آقاجفی) نیز درگیریهای شدیدی با این جریان داشت و اگر اقدامات امثال آقاجفی نبود این جریان به جهت در اختیار داشتن دو عامل مؤثر می‌توانست در همه جا گسترش یابد.

عامل اول، وجود آزادیهای غیراخلاقی و برداشتن برخی قیودات شرعی بود که می‌توانست انگیزه کافی برای افراد بی‌بندوبار برای پیوستن به پیروان این فرقه ایجاد نماید.

۱۲۷

عامل دوم پشتیبانی و حمایت دول استعماری از این فرقه بود. چرا که در همین سالها فرقه‌های منحرف دیگری چون قادیانی‌ها و وهابیت در سرزمینهای دیگر اسلامی به وجود آمد و موجب درهم شکستن وحدت فرهنگی و ایجاد اختلاف در بین مسلمانان گردید.^{۳۵} استعمارگران از این فرقه‌ها حمایت می‌کردند.^{۳۶} شاید یکی از دلایل شدت عمل آقاجفی در برخورد با این فرقه همین باشد؛ چنان که طی نامه‌ای به میرزای آشتیانی ضمن برشمردن مفاسد این فرقه «بابیه را اسباب خرابی ملت و مملکت» می‌داند.^{۳۷}

زمانی که مردم اصفهان به هواداری از آقاجفی و در اعتراض به حمایت سفارت روسیه از بهاییان، کنسولگری آن کشور را محاصره کرده بودند، آقاجفی در پیغامی به ظل‌السلطان تأکید می‌کند که اگر کنسولهای روس و انگلیس تضمین کتبی دهند که در امور مذهبی و ملی ایران دخالت نمی‌کنند، دستور لغو محاصره را خواهد داد. از این رو برای آقاجفی دخالت عوامل بیگانه در جریان‌های این چنین، آشکار و بدیهی بوده است.

او در مقابله و برخورد با جریان بابیه و بهائیه چندان شدت عمل و پافشاری از خود نشان داد که دولت مرکزی وی را دوبار از اصفهان تبعید کرد و هر بار با توجه به مدارک موجود، دست بیگانه در تبعیدش دخیل بوده است. تبعید اول او در سال ۱۳۰۷ ق به فرمان ناصرالدین شاه اتفاق افتاد که به نوشته اعتمادالسلطنه، در پس پرده، عوامل استعمار انگلیس در این کار دخالت داشته‌اند.^{۳۸}

چنان که در ملاقات شاه با آقاجنقی با تغییر او را خطاب قرار داده و می‌گوید: «برای کشتن هفت نفر بایی، هفت دولت مدعی هستند.»^{۳۹} که حاکی از تحت فشار بودن شاه توسط دولتهای استعماری است. چندی پس از تبعید آقاجنقی به تهران، حکومت قصد بازگرداندن وی را داشت که وزیرمختار انگلیس طی نامه‌ای از شاه می‌خواهد مانع بازگشت او به اصفهان شود.^{۴۰} در این واقعه، آقاجنقی با تمام فشاری که از ناحیه حکومت مرکزی در حق او اعمال می‌شد کوتاه نیامد و حتی در مقابل تهدیدهای شخص شاه نیز ایستاد و برای او پیغام فرستاد که: «به شاه بگو تقی از توپ خالی شما نمی‌ترسد»^{۴۱}

تبعید دوم آقاجنقی به سال ۱۳۲۰ ق واقع شد که عوامل استعمار روس در آن دخالت داشتند. آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری^{۴۲} در این باره می‌گوید: «زمانی که آقاجنقی در تهران تبعید بود و مدت توقف ایشان در آنجا زیاد شد، روزی پیغام داده بودند که چرا نمی‌گذارید من به شهر خودم اصفهان بازگردم؟ صدراعظم جواب داده بود که مقصر ماها نیستیم روس‌ها مانع این هستند که شما بازگردید!»^{۴۳}

بی‌جهت نیست که کتاب رؤیای صادقه^{۴۴} پس از تألیف در ایران، توسط کنسولگری روس به روسیه فرستاده شده و در آنجا طبع و بعد در ایران منتشر شد.^{۴۵} در پایان این تذکر دو نکته ضروری است:

اول آنکه آقاجنقی در عین حالی که از ناحیه این فرقه احساس خطر بسیار می‌کرد و به طور جدی در قلع و قمع این جریان می‌کوشید، ولی دقت داشت در این میان حقی از کسی ضایع نشود و یا بی‌گناهی بر اثر شتابزدگی مورد تعدی واقع شود. اگر کسی را نزد وی متهم به بایی‌گری می‌نمودند، تا یقین به انحراف او پیدا نمی‌کرد دست به اقدامی نمی‌زد و از اقدامات عجولانه دیگران نیز جلوگیری می‌نمود. از جمله در غائله حاجی حسین و حاجی هادی معروف به خیاط که گرفتاری فراوانی برای علما و اهالی اصفهان فراهم نمود، توقیف آن دو را پیش از اثبات قطعی اتهامشان جایز ندانست.^{۴۶}

نکته دوم اینکه ایشان در کنار برخورد عملی با این جریان از فعالیتهای علمی علیه آنها غافل نبوده و «باریکیهای روند فکری و افکار این فرقه را نیز جسورانه و مؤثر طی کتب و فتاوی‌های فقهی، مورد بررسی عقیدتی قرار می‌داده است.»^{۴۷}

ایستادگیهای وی باعث شد تا در نوشته‌های گوناگون کسانی که تمایلی به این جریان داشته‌اند از هیچ توهین و افتزایی نسبت به آقاجنقی کوتاهی نکنند و با تمام توان سعی در مخدوش جلوه دادن چهره وی در تاریخ نمودند.^{۴۸}

۲-۳-۲. مقابله با ترویج مسیحیت

دومین جریانی که در جامعه آن روز در حال گسترش بود، ترویج مسیحیت بود که به صورت حساب شده به وسیله عده‌ای از مبلغین عیسوی در سال ۱۳۲۰ ق به راه افتاد و حتی کتابی هم به نام «ینایع الاسلام» توسط یکی از همین کشیشان منتشر شده، به طور مرتب علمای اسلام را به مناظره و مباحثه دعوت می نمودند.^{۴۹}

این پیش آمد بر دو عالم (آفانجفی و حاج آقانورالله) سخت گران آمد و برای چاره جویی در صدد مبارزه و مباحثه با آنها برآمدند و از این رو با مشورت رکن الملک شیرازی داعی الاسلام^{۵۰} برای مباحثه با آنان تعیین شد.^{۵۱}

سپس انجمنی در محله جلفای اصفهان تشکیل شد، و روزنامه‌ای هم به نام الاسلام برای بیان مقاصد و طرح مناظرات دو طایفه انتشار یافت که تا مدت‌ها در محیطی آزاد و علمی، علمای این دو دین به بحث و احتجاج پرداخته نسخه‌های این روزنامه حتی به سایر بلاد نیز راه یافته و بحث‌های آن مورد استناد سایر مسلمین قرار می گرفت.^{۵۲}

با دقت در نوع عملکرد و موضع گیری آفانجفی در مقابل این جریان و مقایسه آن با عملکرد ایشان در مقابل بهائیت به وضوح می توان به این مطلب پی برد که ایشان به هیچ وجه در مقابل مسیحیت و ترویج آن دست به شدت عمل و خشونت نزد و بر عکس از همان ابتدای کار بر آن بود تا با شیوه‌ای علمی و منطقی و برپایی جلسات مناظره در فضایی کاملاً آزاد و به دور از تشنج جوابگوی آنها باشند، بدون آنکه حتی کوچک ترین استفاده‌ای از قدرت و نفوذ سیاسی خود در بین اقشار مردم بر ضد آنها بنماید؛ اگرچه او با پیروان دیگر ادیان از جمله زرتشتیان و کلیمیان نیز چنین رفتار می کرد و حتی در حد توان خود در جهت رفع مشکلات آنها نیز می کوشید.^{۵۳} رابطه وی با فرق غیر اسلامی به گونه‌ای حسنه بود که پس از فوت او تمامی اقلیتهای دینی اصفهان حضور با شکوه و مستمری در مراسم عزاداری او داشتند.^{۵۴}

۲-۴. مبارزه اقتصادی در جهت نیل به اهداف

۲-۴-۱. ترویج خودکفایی ملی در واقعه تحریم تنباکو

با بررسی کارنامه سی سال مبارزات آفانجفی در موضوعات و جریانات مختلف مشخص می شود که اهم اقدامات ایشان در جهت مقابله با هجوم گسترده اقتصادی بیگانگان بوده است. او با تیزی بی منحصر به فردی که داشت زودتر از دیگران به خطرات تسلط اقتصادی اجانب بر بازارهای جوامع اسلامی پی برده و فهمیده بود که نتیجه این تسلط نه تنها منحصر به ضرر و زیانهای اقتصادی صرف برای جامعه نیست؛ بلکه پیامد مهم این جریان تسلط همه جانبه

مطالعات تاریخی

بیگانگان بر سرنوشت مسلمانان است؛ چنان که صراحتاً پس از ماجرای تحریم تنباکو و پیروزی علما می گوید: «اگر ما آن اقدام را نمی کردیم امروز مسلمانها در مقابل فرنگی ها دست به سینه ایستاده بودند.»^{۵۵}

آقاجنفی به همراه برادرشان حاج آقا نورالله در جهت مقابله با تسلط و نفوذ اقتصادی دول استعماری دست به اقداماتی زده است که شاید در تاریخ معاصر بی نظیر است. اولین اقدام وی واقعه تحریم تنباکو و برخورد با معاهده و قرارداد رژی است و نکته پراهمیت ماجرا در این است که آقاجنفی به دلیل درک بهتر از شرایط روز، پیش از همه پی به عواقب خطرناک این قرارداد برده حتی پیش از آنکه میرزای بزرگ حکم به تحریم تنباکو بدهد، ایشان فتوای حرمت استعمال تنباکو را صادر کرد و این حکم از طرف علمای اصفهان مورد تأیید قرار گرفت و مردم هم از آن استقبال کردند.^{۵۶}

در این میان موقعیت آقاجنفی به گونه ای است که موثراً مدیر عامل شرکت انگلیسی کمپانی بازرگانی خلیج فارس که در زمان یاد شده نمایندگی رژی را نیز داشت) پیشرفت امور خود را در اصفهان تنها در گرو اخراج آقاجنفی از شهر می داند^{۵۷}؛ و او با آنکه به جد از طرف حکومت مرکزی تحت فشار واقع شد و حتی مورد تهدید شخص شاه قرار گرفت^{۵۸} نه تنها از مبارزه پای پس نکشید، بلکه با به صحنه کشیدن علمای دیگر و تقویت روحیه آنها توانست ضربه بزرگی به شاه و استعمار انگلیس وارد نماید.^{۵۹}

۱۳۰

۲-۴-۲. تأسیس شرکت اسلامی

به دنبال واقعه تحریم و نتایجی که از این قیام به دست آمد این اندیشه در ذهن آقاجنفی و حاج آقانورالله شکل گرفت که می توان ابعاد این تحریم را به کالاهای دیگر گسترش داد و با بسیج امکانات داخلی برای تولید اولین قدم را در راه استقلال اقتصادی کشور برداشت. آنان در نخستین اقدام، تولید منسوجات داخلی را تشویق کردند. این اقدام دو جانبه - یکی مبارزه منفی و تحریم اجناس خارجی و دیگری تلاش برای سازندگی و تولید اجناس داخلی - اساس مبارزه اقتصادی این دو برادر را تشکیل می داد.

با حمایت های بی دریغ آقاجنفی و تلاش های مستمر حاج آقانورالله و همراهی برخی علما و تجار متدین آن روز جهت تولید اجناس داخلی و بی نیازی از اجناس خارجی شرکت اسلامی به سال ۱۳۱۶ ق تأسیس و تحریم منسوجات فرنگی و کاربرد اقمشه بافندگان وطنی در قالب شرکت اسلامی، به تدریج یک جریان و حرکت عمومی در سراسر کشور می شود.^{۶۰}

راز موفقیت شرکت، جلب حمایت همه جانبه مردم از محصولات تولید شده بود. علما در

این میان نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در تهییج افکار عموم و جلب حمایت مردم داشتند.^{۶۱} در این میان نقش و سهم آفانجفی بسیار پررنگ تر بود چنان که روزنامه ثریا به نقل از حبل المتین می‌نویسد: «... رؤسای روحانی ملت و امر دولت ایران، معنی وطن و ترقی آن را شناخته و در صدد ارتقاء بدان مدارج عالی، برآمده‌اند. اگر نام مبارک حجت الاسلام آفانجفی - مدظله‌العالی - را سرآغاز تاریخ ترقی ایران قرار دهیم شایسته و سزااست...»^{۶۲}

این شرکت در سایه حمایت علما و تلاش برخی از تجار متدین و صاحب همت، دارای تشکیلات منظم شد و در همه شهرها و حتی در برخی کشورهای خارجی نیز دفاتری ایجاد کرد و تولیداتش در همه جا پخش شد به حدی که روزنامه‌ها و نمایندگان انگلیس، رشد آن را شکست بزرگی برای تجارت انگلیس در منطقه خلیج فارس اعلام کردند.^{۶۳}

۵-۲. استقلال و تمامیت ارضی

استقلال و تمامیت ارضی ایران از مهم‌ترین مسائل مورد توجه آفانجفی بود. وی در جریان اولتیماتوم روسیه و در پی آن اشغال برخی اراضی کشور به شیوه‌های مختلفی چون تحریم اجناس روسیه، تلگرافها و نامه‌های مکرر به مرکز و تحت فشار قرار دادن آنها و تهییج افکار عمومی دست زد و پیامهای متعدد به ولایات مختلف و از جمله قم برای تجمع علمای مناطق مختلف در این شهر و تشکیل مجمعی متشکل از آنان جهت اقدامی مناسب در رفع تجاوزات روسیه، ارسال کرد و تا رفع این غائله آرام و قرار نداشت.^{۶۴} او در ماجرای اشغال بخشی از نواحی غربی کشور توسط نظامیان عثمانی، به همراه علماء و آزادیخواهان اصفهان در صدد مقابله با این جریان برآمد و قاطعانه اعلام کرد: «...هم عهد و قسم می‌باشیم که در صورت لزوم همه گونه جانفشانی نماییم...»^{۶۵} با پی گیریهای ممتد و تلگرافهایی که برای شخص سلطان و شیخ الاسلام ممالک عثمانی فرستاد،^{۶۶} سفیر عثمانی که حتی به اعتراضات دولت ایران وقعی نمی‌نهاد، ناچار شد در صدد کسب رضایت خاطر ایشان برآید.^{۶۷} او استقلال و تمامیت ارضی و حراست از سرحدات را «اسباب حفظ موازین اسلامی» برمی‌شمرد.^{۶۸}

در جایی دیگر به خطر افتادن استقلال کشور را عین به خطر افتادن اسلام دانسته اولیای امور را که در این امر تساهل نموده‌اند خارج از دایره اسلام دانسته است.^{۶۹}

از این رو سیدجمال‌الدین اسدآبادی درباره آفانجفی می‌گوید: «حرارتی به کله‌اش دیدم که در بیسمارک نبود و راستی اگر وزارت اعظم ایران را داشت چون امیر کبیر حفظ حدود مملکت را می‌نمود که بیگانه از آن یک وجب نبرد.»^{۷۰}

استبداد ستیزی و دفاع از حقوق مظلومین، ترجیح بند فعالیتهای سیاسی - اجتماعی آقا نجفی است و این موضوع از جمله مشهورات زندگی ایشان است.

او در تمام سالهای زعامت خویش در اصفهان در مقاطع مختلف با قدرتمندان و زورمداران حکومتی و غیر حکومتی درگیری و کشمکشهای فراوانی داشته است و به گفته علامه الفت، اقدام و اهتمام بی نظیرش در اصلاح مفاسد و انجام مقاصد خلق و دفاع از حقوق مظلومین در مقابل ظالمان و پناه دادن آنها به حد کمال بود و دائماً در معارضه و جدال با استبداد شاه و حکام و دولت و دولتیان به سر می برد و تا حد فداکاری و جان فشانی، از جمیع طبقات ملت حمایت نموده در حوادث ناگوار، یگانه پشت و پناه ستمدیدگان و سپر بلای مردم محسوب می شد.^{۷۱} در آن دوره، ظل السلطان، سرآمد مستبدان بود. او علاوه بر آن که فرزند ارشد ناصرالدین شاه بود از حمایت تام و تمام انگلیسیها نیز برخوردار بود^{۷۲} و با داشتن سپاهی بزرگ، حکومت قدرتمندی را در بخش بزرگی از کشور ترتیب داده بود تا حدی که شاه از او واهمه داشت و در کنار همه اینها از لحاظ ویژگیهای شخصیتی نیز در خشونت و قساوت قلب زبانزد بود. چنان که مشهور است تاجری که از ظلم و جور او به ناصرالدین شاه پناه آورده بود و با دست خط شاه مبنی بر تأدیه حقوق پامال شده اش به ظل السلطان مراجعه نمود، در کمال خونسردی دستور می دهد سینه تاجر بینوا را دریده و قلب او را بیرون بکشند.^{۷۳}

معارضه مستمر آقانجفی با ظل السلطان حتی نویسنده ای چون دولت آبادی را که از انتساب هر کذب و افترا بی به آقانجفی ابا نداشته و در نوشته خود همواره او را، متحد ظل السلطان قلمداد می نماید، در جایی ناچار به اعتراف می شود که: «(آقانجفی) مکرر با حکومت ظل السلطان معارضه می کند»^{۷۴}

این درگیریها و کشمکشها ادامه داشت تا آن که پس از سالها مبارزه در اوایل مشروطه مردم اصفهان در قیامی عمومی به رهبری علماء که در رأس آن آقا نجفی و حاج آقا نورالله قرار داشتند توانستند ظل السلطان را از حکومت اصفهان عزل نمایند^{۷۵} که در بخش مشروطه به آن خواهیم پرداخت.

خانه آقانجفی در اصفهان پناهگاه ستمدیدگان بود. در این باره می توان به تحصن طولانی مدت جمع کثیری از ستمدیدگان چهارمحال بختیاری در منزل آقا نجفی و مسجد شاه (مسجدی در نزدیکی منزل ایشان که آقا نجفی در آنجا اقامه نماز و تدریس می کرد) جهت احقاق حقوق پای مال شده خود توسط اسفندیار بختیاری^{۷۶} اشاره نمود.^{۷۷} نیز ماجرای عزل امین السلطان و تکفیر سپهدار اعظم و مبارزات آقانجفی بر ضد اقبال الدوله کاشی (حاکم اصفهان در استبداد

صغیر) از این دست است.^{۷۸}

پس از مشروطه دوم نیز شیوه و روش آقا نجفی به همین منوال بود و به نوشته الفت، او راهی را که سی سال رفته بود ادامه داد و هر کس از هر فرقه و مرامی، مشروطه خواه یا مخالف آن، که مظلوم واقع می شد به حمایتش برمی خاست و بر این منوال سالهای پایانی عمر خود را نیز بدون آن که در مرام و مسلکش تغییری ایجاد شود سپری کرد و در این راستا درگیری های فراوانی با حکام و مشروطه خواهان مستبد که عمدتاً از سران بختیاری بودند، پشت سر گذاشت.^{۷۹}

۷-۲. استعمار ستیزی

از جمله وقایع تلخ و تأثیر برانگیز آن دوره، دخالت های دولتهای استعماری چون روس و انگلیس در سرنوشت این مملکت است.

از آنجا که اصفهان تحت نفوذ فوق العاده آقا نجفی قرار داشت زمینه برای این گونه مداخله گری ها نسبت به جاهای دیگر کمتر اتفاق می افتاد چنان که آقا نجفی درباره حادثه ای در اصفهان به یکی از مسئولین حکومتی چنین می نویسد: «... گویا خارجه می خواهد در اصفهان هم مثل سایر امکنه و بعضی از بلاد در احکام ملت و موازین عدلیه کارگزاران ایران مداخله نماید. آنها را مایوس فرماید. این اعمال خارجه در اصفهان امکان برای خارجه نخواهد داشت.»^{۸۰}

حضور او در اصفهان عوامل استعمار را به وحشت انداخته مانع بزرگی در راه پیاده شدن اهداف استعماری بود. از این رو وقتی وزیر مختار انگلیس خبر انقضای مدت تبعید آقا نجفی را می شنود به امین السلطان می نویسد: «... از قراری که از اصفهان شنیده ام آقای نجفی در شرف مراجعت به آنجا است چون ورود مشارالیه در آن محل اسباب ظهور اغتشاش است سکنه اروپایی از این بابت خیلی واهمه نموده اند به دوستدار اصرار دارند که محترماً خاطر منیر ملوکانه را از وجوب سد راه صدمه و اذیت مجدد به اصفهان را به واسطه فساد و فتنه انگیزی این شخص، مستحضر دارد...»^{۸۱}

او علی رغم سعه صدر در برخورد با مخالفان بویژه غیرمسلمانان، وقتی از یک یهودی مفاسدی سر می زند و از ترس عقوبت متوسل به خارجیها می شود و مقامات مسئول نیز از برخورد با او واهمه داشته اند، آقا نجفی با قاطعیت اعلام می دارد: «این یهودی رعیت دولت ایران است. مفسد فی الارض است اگر مفسدی در بلد پیدا شود تنبیه او، بر عهده علمای زمان ما است ... خارجه در خانه ایران چه حقی دارند که مداخله نموده اند اگر مسلمانها رعیت ایران هستند، یهودی هم رعیت است. مجملأ این یهودی مفسد است. خانه او محل فساد، مقرر فرمایید درب خانه یهودی را گل بگیرند و مسدود نمایند. یهودی را هم تنبیه و حبس فرمایید. این حکم ملت است. خارجه چه حق دارند که در احکام ملت مداخله نمایند حکومت شرعیه یا عرفیه حدود محدود و موازین معینی

دارد، نمی دانم چه واقع شده در عالم ملت و حکم عدالت دیوانخانه که نمی تواند یک نفر یهودی و خانه فساد او را ممنوع و تنبیه و رفع فساد نماید.»^{۸۲}

آقا نجفی در هر شرایط و موقعیتی تا آنجایی که قدرت و نفوذش اجازه می داد در مقابل اقداماتی از این دست می ایستاد چنان که در ماه های آخر عمر و در حالی که در بستر بیماری افتاده بود با استفاده از موقعیت و نفوذ خود موجبات برکناری یکی از کارگزاران دولتی را که در حقیقت کارگزار دولت روس در منطقه جلفا بود فراهم کرد که این امر برای کنسول روس بسیار گران آمد و خواستار بازگرداندن فرد مذکور به سمت قبلی اش شد. چنان که در ضمن تلگرافی که در آن تاریخ از اصفهان به وزارت داخله راجع به اوضاع و احوال منطقه ارسال شده است می خوانیم: «... از طرف عموم علمای اصفهان مخصوصاً حضرت آیت الله (آقا نجفی) مجدانه می نویسند: حاجی محمد ابراهیم خان ظالم و متعدی است. حکومت جلفا از او منفصل شود حکومت هم به رعایت مقتضیات دیگری رجوع می کند. قنسولگری نیز مجدانه اتصال او را درخواست و مداخله در عمل حکومت می نماید...»^{۸۳}

حکومت اصفهان بر سر دو راهی واقع شده بود. از طرفی نمی توانست با اصرار علماء و در رأس آن آقا نجفی بر انفصال شخص مذکور مخالفت نماید و از طرفی هم نمی خواست موجبات آزردهی خاطر کنسول روس را فراهم آورد. از این رو در نوشته ای بدون آنکه اشاره ای به عملکرد سوء این کارگزار بنماید تنها دلیل تصمیم حکومت بر انفصال این شخص را فشار علماء و در رأس همه، آقا نجفی اعلام نمود «... و اما این که عمل هذه السنه آنجا به دیگری واگذار شده، آقای محمد باقر خان اخوی مشارالیه در این باب کاملاً آگاه است که از طرف جناب شریعتمدار ملاذ الانام آقای نجفی دامت برکاته و سایر آقایان علماء جداً تغییر ایشان را خواستار شدند که دوستدار ناچار بر این اقدام شدم والا در صورتی که بروز این مقدمه نشده بود بدیهی است ایشان را منفصل نمی داشتم.»^{۸۴}

حاکم اصفهان نیز در همان ایام به وزارت داخله تلگراف می کند که «... و محظورات حکومت را تصور فرمایید تا چه حد است یک طرف آقایان علما جداً انفصال او را می خواهند. از طرفی قنسولگری اتصال او را تمنا می کند. با حالتی که حق با علما و غالب از حاج مزبور متشکی بوده اند...»^{۸۵}

و در پاسخ به کنسول روس می نویسد: «... اما با این حالت درصدد خواهیم بود ان شاء الله وسیله اسکات و اقناع آقایان را با یک نزاکتی فراهم و در ظرف سه و چهار ماه دیگر به خود ایشان مرجوع دارم.»^{۸۶}

ولی از آنجایی که علماء و بالاخص آقا نجفی به شدت پیگیر ماجرا و مانع از بازگرداندن فرد مزبور به سمت قبلی اش بودند صمصام السلطنه، حاکم اصفهان، نتوانست به وعده خود عمل

نموده شخص مورد نظر را به حکومت جلفا بازگرداند و از طرفی کنسول هم دست بردار نبود و طی مراسلات متعددی که برای حاکم اصفهان می فرستاد درخواست خویشتن پافشاری می کرد. در نهایت صمصام السلطنه طی مراسله ای به تاریخ ۸ جمادی الاول ۱۳۳۲ با ضمیمه کردن نامه آقا نجفی به نوشته خود و فرستادن آن برای کنسول به ماجرا پایان داد.

فدایت شوم! مراسله شریف در موضوع عمل جلفا وصول داده استحضار حاصل شد. هر چند قبلاً زحمت افزا شده نیز جواباً با کمال احترام مزاحم است که در این باب به واسطه محظورات فوق العاده نسبت به تأکید آقایان علماء خصوصاً جناب ملاذالانام آقای نجفی مجبور به انفصال آقای حاجی محمد ابراهیم خان شدم. و برای تکمیل استحضار جنابعالی یک طغراء مرقومه جناب معزی الیه را جوفاً می فرستم که ملاحظه فرموده اعاده دهید. و بر خاطر شریف واضح شود که در این باب حالت اجباری داشته‌ام. والا با عوالم دوستی البته همه نوع رعایت می نمود. ضمناً وقت را مغتنم دانسته مراتب دوستی را تجدید می نماید. نجفقلی^{۸۷}

صمصام السلطنه در گزارشی از این ماجرا به وزارت داخله اذعان می کند که پس از آنکه دست خط آقا نجفی را برای کنسول فرستاده است، کنسول کوتاه آمده و دیگر دنباله ماجرا را نمی گیرد.

۱۳۵

... به هر حال بعد از آنکه مراسله جناب ملاذالانام آقای آیت الله آقا نجفی فرستاده شد دیگر ساکت و مراسله مزبوره را هم اعاده ندادند. نجفقلی^{۸۸}

در سال ۱۳۲۹ وقتی خبر اشغال برخی مناطق مرزی به دست روسها به اصفهان رسید، آقاجنقی به سرعت دست به کار شد و با تهییج افکار عمومی و حضور در تلگراف خانه و فرستادن تلگراف به مناطق مختلف کشور، با تمام توان سعی در دفع این تجاوزات و ایجاد روحیه مبارزه و مقابله با تجاوزگران روس در بین دولتمردان و توده های مردمی کرد.

روزنامه زاینده رود در این باره می نویسد: «آیت الله آقا نجفی از تاریخ حدوث این واقعه آنی راحت نبوده در حال انفراد و جمعیت در وقت صحت و کسالت، همه موقع برای مسلمانان خدمت می فرموده، اغلب اوقات در تلگراف خانه حاضر و به مخابره تلگرافات به مراکز لازمه که بیشتر آنها به خط خود ایشان است آنچه راجع به خیر اسلام است مضایقه نفرموده اند»^{۸۹}

آقا نجفی برای آنکه تلاش هایش هر چه زودتر به ثمر برسد تصمیم می گیرد با تلگرافهای متعدد و به تمامی ولایات، علما را در قم گرد آورده و با تشکیل مجمعی از عموم علماء راهی جهت مقابله با این واقعه بیابد.

در این باره روزنامه زاینده رود می نویسد: «... حضرت آیت الله آقا نجفی از سایرین مواظبتشان در حضور تلگراف خانه بیشتر بوده و چنانچه به همه ولایات اطلاع داده اند مصمم هستند که به طرف

بلده طیبه قم حرکت فرموده و مجمعی از عموم علماء ولایات در تحت آن قبه مطهره تشکیل فرمایند که با مشاوره و اتفاق آراء در جلوگیری از تجاوزات اجانب اقدام فرمایند.^{۹۰}

هم‌زمان آخوند خراسانی هم به میدان آمد و توسط برخی علما از جمله آقانجفی فتوای جهاد علیه روسیه صادر کرد.^{۹۱} آخوند عزم جدی برای حرکت به سوی ایران را داشت که مرگ مشکوک و نابه‌هنگام او ضربه سنگینی به جامعه اسلامی وارد ساخت. در پی مرگ آخوند، علمای قم برای چاره‌جویی و رسیدن به راه حلی مناسب برای مقابله با تجاوزات روس در صدد ارتباط هر چه بیشتر با علمای اصفهان بویژه آقانجفی برآمدند.^{۹۲}

آقانجفی پس از اطلاع از عزم تهران برای پذیرش اولتیماتوم روسیه در تلگرافهای متعدد و شدیدالحنی به تهران، قبول اولتیماتوم را محکوم کرد و خواستار برخورد قاطع با اعمال روسیه در مناطق مرزی شد.^{۹۳} و همچون گذشته مبارزه اقتصادی با دولت روس را در پیش گرفت و معامله با شعبه بانک استقراض روس را منع کرد و نیز دست به تحریم اجناس روسی زد و رفع این تحریم را منوط به خروج روس از مرزهای اشغالی کرد.^{۹۴}

کنسول روسیه از این ماجرا به خشم آمد و برای آقا نجفی پیام فرستاد که شما چرا دست به این کار زده‌اید و اگر انجمن ولایتی این حکم را صادر نموده مؤاخذه خواهیم نمود. آقا نجفی هم بدون ترس و واهمه جواب داد: «من بعد، امتعه روس را استعمال نخواهیم کرد مسلمین هم به وظیفه خود عمل خواهند کرد آسوده باشید.»^{۹۵} به گزارش روزنامه زاینده‌رود فتوای آقانجفی نقش تاثیرگذاری در روند اقتصادی آن روز داشته است.^{۹۶}

واقعه اولتیماتوم روس با مشکلات فراوانی که در مقطعی از تاریخ برای ایران به وجود آورد به هر شکل پس از مدتی خاتمه یافت ولی با سیاست بازی برخی، نقش علما نادیده گرفته شد و حتی با کسانی چون آقانجفی نیز بدرفتاری کردند. از جمله ملکزاده، غیرمنصفانه نوشت: «... ملاها که در مقابل اجانب تسلیم و مطیع بودند و اعمال نامشروع و زورگوییهای آنها را نایده می‌گرفتند و حتی تجاوزاتی که از طرف خارجیها به مسلمانان می‌شد با دیده گذشت و اغماض می‌نگریستند...»^{۹۷}

۸-۲. اندیشه اتحاد اسلامی

توجه به وحدت اسلامی و یکپارچگی جامعه مسلمانان در مقابل اجانب و استعمارگران از جمله دغدغه‌های آقانجفی در آن عصر پر از آشوب و اختلاف بود؛ بویژه، وقتی که بیگانگان با مکر و حيله سعی در القاء نفاق و ایجاد اختلاف در بین مسلمانان داشتند، ندای اتحاد سرداده، می‌نویسد: «تکمیل اتحاد و مقامات اخوه مابین مسلمین در این موقع که ابواب خدعه و مکر خارجه

مفتوح شده باید تمام مسلمین اتفاق و موافقت و اخوه حقیقتاً داشته باشند که خارجه نتوانند القاء نفاق نمایند... و بدانند که نفاق و اختلاف موجب ضرر مسلمین و تسلط اجانب است و این اتفاق را شکر نعمت است که «لئن شکرتم لأزیدنکم» و باید سعی در اصلاح احوال و دفع شعب اختلاف نموده باشند که «انما المؤمنین اخوه فاصلحوا بین اخویکم» و مجدانه در تقویت موازین اسلامیة جانا و مالاً و حالاً سعی و کوشش نمایند «لیکون الدین کله لله» و مساعی جمیله خود را در نصرت اسلام و حمایت مسلمین معمول دارند که «ان تنصر الله ینصرکم» تا آنکه به مفاد آیه کریمه «و کان حقاً علینا نصر المؤمنین» مستفیض شوند.^{۹۸}

آقانجفی همراه با دیگر علمای اصفهان در تلگرافی به شیخ الاسلام عثمانی می نویسد: «حکم جامعه اسلامیة که از صدر اسلام موجب ارتقاء مسلمانان و مصداق «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» گردید، در این وقت که حملات ایتالیا و طرابلس غرب و روس و انگلیس بر ایران مصداق «سبعود غربیا» شده، روح اسلام به تشدید روابط اتحاد مسلمانان متوجه و ممانعت ملل اسلامیة از این تشبثات اجانب به اتفاق حقیقی مسلمانان مترصد، اقدامات شخص مقدس را صمیمانه تمنا داریم.»^{۹۹}

او تمامی موفقیتها و فتوحات بزرگی را که در صدر اسلام نصیب مسلمانان شده در گرو اتحاد و برادری و تلاش و مساعی مسلمانان دانسته می نویسد: «در احادیث و تواریخ اسلام تتبع و تدبر و تفکر نمایند که از اول اسلام این مسلمانان که مقام اخوت و اتحاد باهم داشتند چگونه در حمایت اسلام کوشیدند و مساعی جمیله خود را جانا و مالاً در راه حق مصروف داشتند که این فتوحات عظیم و برکات کثیره بر آنها مترتب شد و آثار عظیمه آن اهتمامات تا به حال بلکه تا آخر دنیا باقی و برقرار است.»^{۱۰۰}

در اندیشه آقانجفی، امت اسلامی چونان پیکر واحدی است که هرگاه عضوی به درد آید، اعضای دیگر نیز بی قرار شده در جهت رفع مشکل و علاج درد برمی آیند.

«اهل اسلام باید چنان متحد باشند که هرگاه به یکی از آنها صدمه رسد، پندارند که به خود آنها وارد آمده و در رفع آن بکوشند و یک جهت باشند.»^{۱۰۱}

۹-۲. مردم گرایی

آن گونه که تاریخ نشان می دهد آقانجفی رسیدگی به مشکلات و گرفتاریهای مردم را تکلیف شرعی خود می دانست و در این راه وقت و بی وقت نمی شناخت و در اختیار مردم بود. استاد جلال الدین همایی نقل می کند: «زمانی آقانجفی می فرمودند که هر وقت کسی با من کار داشت در هر وقت، روز یا شب که باشد مرا خبر کنید. من ساعت ۲ بعد از نیمه شب به قصد امتحان این حرف به درب خانه آقا رفتم، در زدم و دیدم خود آقا با یک شب کلاه بر سر و یک کیسه پول و یک قلم و کاغذ

آمدند دم درب و گفتند: فرزندم این وقت شب چه حاجت داری؟ اگر پول می خواهی به تو بدهم و اگر مظلوم شده ای و یا حاجتی داری برایت کاغذ بنویسم. عرض نمودم: آقا فقط آمده بودم جویای سلامتی حضرتعالی باشم.^{۱۰۲}

حمایت از مردم در بیشتر مواقع محور فعالیتهای سیاسی او بود. منزل او همیشه ملجأ و مأوای در ماندگان و مستمندان و خانواده های بی سرپرست بود؛ چنانچه پس از فوت ایشان یکی از پرشورترین عزاداریها مربوط به دویست نفر از اطفال یتیم بود که آن مرحوم در زمان حیات خود زندگی آنها را تأمین می کرد. یتیمان در مراسم عزاداری او با سروپای برهنه و چشمهای گریان در حرکت بودند و همگی می گفتند: «ای چرخ چرا بردی؟ بابای یتیمان را.»^{۱۰۳}

علامه محمدباقر الفت درباره توجه ویژه آقاجنقی به رفع مشکلات مردم می نویسد: اقدام و اهتمام بی نظیرش در اصلاح مفاسد و انجام مقاصد خلق از مالی تا جانی از هر طبقه و هر کیش، نه تنها نسبت به مریدان و مسلمانان، بلکه نسبت به جمیع طوایف و افراد، از خویش و بیگانه، دوست و دشمن، کلیمی، مسیحی، زردشتی و غیره (سواى بهائیان) و هر مظلومی را پناه دادن و در حد کمال از او حمایت کردن، دائماً در معارضه و جدال با استبداد شاه و حکام و دولت و دولتیان بودن، تاحد فداکاری و جان فشانی حمایت از جمیع طبقات ملت نمودن، در حوادث ناگوار یگانه پشت و پناه ستمدیدگان گردیدن و خود را سیر بلای مردم ساختن، جمله قدم، زبان، مال و جاه خود را وقف بر خدمت خلق داشتن، التزام و آراستگی به این اطوار ستوده او بود.^{۱۰۴}

۱۳۸

او دلیل نفوذ کلمه و اطاعت گروه های مختلف مردمی از ایشان را در گرو این صفت پسندیده می داند.

درگیری آقاجنقی با قدرتمندان بر سر دفاع از حقوق مردم تا آخرین روز حیات او ادامه داشت. ایشان حتی در آخرین ساعت عمر خود نامه هایی در جهت رفع مشکل افراد مختلف به صمصام السلطنه (حاکم وقت اصفهان) می نوشت که به نوشته اعلاط در انساب «وقتی این پاکتهای توصیه به صمصام رسید که وی نزدیک خانه آقاجنقی رسیده بود و از خانه صدای شیون و گریه که نشان از فوت آقاجنقی می داد بلند بود با تحیر بسیار گفت: اگر اوست که مرده پس کیست که این کاغذ را می نویسد.»^{۱۰۵}

حبل المتین طی گزارشی از مراسم هفت ایشان می نویسد: «از روز فوت تاکنون که هفتمین روز رحلت مرحوم آیت الله بود همه روزه از صبح تا شام هنگامه غریبی برپا بوده می توان به طور اطمینان مدعی شد که از صدر اسلام تاکنون برای هیچ رئیس مذهبی مثل این چند روز عزاداری نشد. می توان با کمال جرئت اظهار نمود که در تمام سیصد هزار جمعیت اصفهان و توابع در این چند روز یک

حالت جنونی مشاهده می شود شرح وقایع نوشتنی نیست»^{۱۰۶}

۳. آقاجنی و مشروطه

جریان مشروطه اصفهان در میان تمامی جریانهای مختلف مشروطه طلب در سراسر کشور به جهاتی از جایگاه ویژه و تمایزی آشکار برخوردار است. نکته قابل توجه آنکه در دوره مشروطه بویژه پس از پیروزی جریان عدالت خانه در اصفهان، همواره با نام حاج آقا نورالله اصفهانی رو به رو می شویم و گویی آقا نجفی با ظهور عدالت خانه، از صحنه سیاسی خارج شده یا از مخالفان مشروطه گردیده است. اما باید اذعان کرد که اگرچه مشروطه اصفهان ملازم با نام آقا نورالله است ولی باید به زمینه سازی این بستر نیز توجه کرد؛ چرا که در آن عصر در بسیاری از مناطق از آنجایی که بستر مناسب فرهنگی - سیاسی برای علما مهیا نبود، یا ناچار شدند تن به مشروطه از نوعی که متجددین می خواستند، بدهند و یا از در مخالفت با آن در آمده و یا انزوا اختیار کنند. در صورتی که موفقیتهای حاج آقا نورالله در کنار ویژگیهای شخصیتی، علمی و فرهنگی وی، عامل بسیار مهم دیگر همانا وجود بستر مناسب در اصفهان بود؛ و باز به همین دلیل است که می بینیم «اصفهان تنها شهر و حوزه مشروطه خواه در ایران است که علما به صورت عملی ریاست مهم ترین نهاد سیاسی شهر، یعنی انجمن مقدس ملی را در دست داشته اند و تمامی نهادهای مشروطه خواه و جلوه های مدنی آن را با تفسیر شریعت خواهانه تأسیس نموده اند. به عنوان مثال در جراید اصفهان، ما از اختلاف کلمه بین مشروطه و مشروعه و حتی اختلاف کلمه بین آزادی خواهان اثری نمی بینیم»^{۱۰۷} و در یک کلمه شاهد برپایی حکومت کاملاً دینی در اصفهان بودیم.

تبیین این مطلب و اینکه در این میان نقش و سهم آقاجنی در ایجاد بستری این چنین مناسب به چه حد و میزانی بوده، ریشه یابی و گریزی به گذشته تاریخی اصفهان را می طلبد. از آن زمان که این شهر پایتخت صفویه بود با مهاجرت تعداد فراوانی از دانشمندان بزرگ در رشته های گوناگون علمی به پایتخت، زمینه ارتقای فرهنگی این شهر پدید آمد و این مرکزیت پیش زمینه بسیاری از حرکت های بعدی گردید.

عامل دیگری که از لحاظ اهمیت شاید کمتر از عامل قبلی نبوده و بی شک تأثیر فراوانی در حوادث و جریانات سیاسی - اجتماعی اصفهان داشته است ظهور عالمانی چون مرحوم محمد باقر مجلسی و حجت الاسلام شفتی است که مقتدرانه و با قاطعیت احکام شریعت را به اجرا در آورده و جلوی مفسد گوناگون فردی و اجتماعی را سد کردند و خاطره خوشی از این اقدامات در حافظه مردم حتی تا سالهای بعد از خود بر جای گذاردند. از این جهت بالاخص دوران

زعامت سید شفتی بسیار قابل توجه و پراهمیت است چرا که «پیش از ورود آن عالم ربانی به اسپهان، از اشرار و الواط و لوطی گری محشری برپا بود، حکومت و سلطنت را واقعی نمی گذاشتند... خونهای ناحق بسیار ریخته می شد که ضعف امنای دولت قصاص نتوانستند و هرج و مرج شهر و نواحی را فراگرفته...»^{۱۰۸} و با اقدامات ایشان «ایالتی امن شده و حفظ خون و مان و ناموس برقرار.»

این روند در زمان مرحوم محمدباقر اصفهانی^{۱۰۹} (پدر آقاجفی) و بویژه در دوران زعامت آقاجفی به صورتی جدی و گسترده پی گیری شد که در نتیجه این اقدامات مردم اصفهان طعم شیرین اجرای حدود الهی و پیاده شدن احکام شرع در جامعه را چشیدند و احساس کردند که در سایه اجرای حدود الهی و اقدامات علمایی چون آقاجفی است که تا حد زیادی جلو ستم و ظلم ظالمانی چون ظل السلطان گرفته می شود.

نویسنده حیات یحیی در این باره می نویسد که آقاجفی در «رسیدن به مقام پدرش قانع نیست؛ بلکه می خواهد به جایگاه مجلسی دوم نشسته و در قرن سیزدهم اسلامی، مردم اصفهان را رو به قهقرا برگرداند!»^{۱۱۰}

۱۴۰

۱-۳. آقاجفی و نهضت عدالتخانه

پیش از ورود به موضوع نهضت عدالتخانه، اشاره ای هر چند گذرا به ماجرای عزل امین السلطان توسط علما و نقش آقاجفی در این میان ضروری به نظر می رسد؛ چرا که این واقعه به عنوان نخستین گام از طرف علمای تهران جهت اصلاحات بعدی و پیش زمینه ای برای قیام هایی نظیر نهضت عدالتخانه از جایگاه خاصی برخوردار بوده، حائز اهمیت است.

پیش از نهضت عدالتخانه در زمانی که آقاجفی به حالت تبعید در تهران به سر می برد در مبارزه علمای تهران برای عزل امین السلطان شرکت کرد به حدی که بنا به نوشته برخی مورخین نقش محوری داشت. «از جمله علمایی که در غیاب شاه یا هنگام سفرش به اروپا در تهران بودند یکی هم آقاجفی بود که ظاهراً رهبری این مرحله از مخالفت علما با حکومت را به عهده داشته است.»^{۱۱۱} حضور وی در این میان سلطان عبدالحمید را بر آن داشت تا در تلگرافی به آقاجفی اعلام کند که هر وقت به کمک نیاز داشته باشند سلطان دریغ ندارد.^{۱۱۲}

در جریان نهضت عدالتخانه و مهاجرت کبرای علما به قم، آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم از طرف علما مأمور شد پیام مهاجرین مبنی بر دعوت آقاجفی و علمای اصفهان را برای پیوستن به علمای مهاجر به ایشان ابلاغ نماید.

به دنبال رسیدن پیام علمای مهاجر به اصفهان، آقاجفی و سایرین در تدارک سفر برآمده

جهت الحاق به مهاجرین آماده حرکت به سوی قم شد. در پی آن مرحوم ملاعلی اکبر در تلگرافی به قم، علمای مهاجر را از وقایع اصفهان مطلع ساخته در صدد کسب تکلیف برآمد. «حضور مبارک حجج اسلام دام ظلهم - هشتم وارد شدم. حضرت آیت الله آقای نجفی دام ظلّه و آقای ثقه الاسلام (حاج آقانورالله) چند روز است با سایر علمای اعلام تدارک حرکت دیده‌اند و عازم قم بودند و هستند. مدت مکث حجج اسلام و تکلیف اعلام فرماید. ملاعلی اکبر»^{۱۱۳}

اما از آنجا که اخباری مبنی بر عقب نشینی مقامات دولتی و پذیرش خواسته‌های علما به گوش می‌رسید حرکت آفانجفی و سایرین به تعویق افتاد. تا آنکه خبر بازگشت پیروزمندانه و ورود مهاجرین به تهران به دیگر شهرها رسید و در نتیجه از التهابی که بر سراسر کشور از جمله اصفهان مستولی شده بود کاسته شد.^{۱۱۴}

اما از آنجا که احتمال تکرار ماجرای شبیه واقعه تحسن در عبدالعظیم (ع) می‌رفت و اطمینان چندانی به قول و قرار حکومت مرکزی نبود، آفانجفی و حاج آقا نورالله در تلگرافی به علمای تهران اعلام کردند اگر آن چنان که باید مقامات تن به خواسته‌های علما نداده و ایشان به مقاصد مورد نظر خود نرسیده‌اند، جهت یاری و پشتیبانی آنها به همراه تمام علمای اصفهان عازم تهران شوند.

خدمت حجج الاسلام مدالله ظللهم، قدوم مبارک باد، همه اهل اصفهان شاکر، خالصاً مشغول چراغان، نتایج مقاصد اسلامیه اگر تمام نشده همراه تمام علما عازم هستیم. شیخ محمد تقی - شیخ نورالله^{۱۱۵}

۱-۱-۳. آفانجفی پس از نهضت عدالتخانه

آفانجفی به صراحت و با قدرت از ادامه این حرکت حمایت می‌کرد. از جمله در ضمن اعلامیه‌ای که وی و برادرش به همراه برخی علمای اصفهان در ذی قعدة ۱۳۲۵ صادر کردند، می‌نویسد: «... به جان و مال و عرض و عمر در این مقصد مقدس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی و انجمن ملی اصفهان حاضر و بدون ملاحظه شخصی و اغراض نفسانی به اقدام و اهتمام در انجام این مقصد مقدس ساعی و در تمام مطالب مرقومه تماماً ید واحد و لسان واحد باشند.»^{۱۱۶}

نیز در یک اعلامیه هشت ماده‌ای خطاب به مردم، همگی را به رعایت برخی امور مهمه توصیه نموده و حمایت از مجلس و حفظ شئون آن را بر همه لازم و آن را فوزی عظیم و از برکات امام عصر علیه السلام برمی‌شمارد.^{۱۱۷}

ایشان در جایی به صراحت می‌گوید: «اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود، خون من است.»^{۱۱۸}

و یا در پی مشکلاتی که بر سر راه مجلس پیش آمده بود اعلام می‌دارد که «مخالفت با مجلس شورای ملی مخالفت با امام زمان است.»^{۱۱۹}

عنایت عمومی به این فتوا، مسبوق به سابقه است؛ چرا که وقتی بیست سال قبل با فتوای آقانجفی، تاجر معتبری حاضر می‌شود تمام ثروت و سرمایه خود را بسوزاند تا امر آقانجفی را اطاعت کرده باشد؛^{۱۲۰} و نیز کسی که در جریان تنباکو با وجود علمای بزرگی در خطه اصفهان و با سابقه و سن کم ایشان به تصریح کربلایی «از جهت مرجعیت عمومی و قبول عامه مردم آن بلد، مزیت و اختصاص تمام»^{۱۲۱} نسبت به دیگران داشته است، حال در زمان مشروطه و با گذشت این همه سال مشخص است که چه موقعیت و نفوذی در بین مردم داشته و صدور کلماتی این چنین در تأیید مشروطه به چه مقدار می‌توانست در پیشرفت این جریان مؤثر واقع شود. زمانی به اهمیت صدور فتاوایی این چنین از فردی چون او پی می‌بریم که بدانیم در آن عصر هیچ گروه و جریانی نمی‌توانست چونان علما منشأ اثر باشد؛ چرا که در جامعه آن روز، شمار افراد دارای تحصیلات حتی در حد خواندن و نوشتن بسیار کم بود؛ به قدری که برخی تعداد باسوادان جامعه را یک در هزار دانسته‌اند^{۱۲۲} و از طرفی در بین عوام و توده مردم هیچ گروهی چون قشر روحانیت، بویژه علمای صاحب فتوا، نفوذ و تأثیر نداشته‌اند؛ اگرچه برخی مورخین و پژوهشگران نهضت مشروطه که برای روزنامه‌های آن عصر و نوشته‌های امثال طالبوف، مراغه‌ای و ... سهم بالایی در بیداری توده مردم و پیشرفت جریان مشروطه قایل شده‌اند، اما واقعیت امر غیر از آن است. طالبوف (که نوشته‌هایش را این‌گونه منشأ اثر می‌دانند) به صراحت می‌گوید: «ملتی که هنوز از هزار نفر یک نفر سواد ندارند»^{۱۲۳} نوشته‌های امثال او و یا روزنامه‌های آن عصر به چه مقدار می‌تواند در اکثریت قریب به اتفاق جامعه محروم از خواندن و نوشتن تأثیرگذار باشد. عمده تأثیر اینها را می‌توان در قشر خاصی از تحصیل‌کردگان و روشنفکران جامعه دانست که آنها هم آن‌چنان جایگاهی در میان توده و عموم مردم نداشته‌اند که بتوانند در سطح جامعه جریان سازی نموده، منشأ اثر شوند. بی‌گمان بزرگ‌ترین نقش و تأثیر چه در ایجاد این نهضت و چه در ادامه و شتاب دادن به این جریان از آن علمایی است که دارای نفوذ کلمه در بین اقشار مختلف مردم بودند.

هنگامی که در ذی‌قعدة ۱۳۲۵ خبر رسید از طرف مستبدین برای مجلس مشکلاتی پیش آمده، در پی تجمعاتی که در منزل حاج آقانورالله و آقانجفی و بعد در چهل‌ستون تشکیل شد، آقانجفی به همراهی علمای اصفهان تصمیم گرفت حکمی در حمایت از مشروطه و مجلس به سایر شهرها مخابره کند تا بدین وسیله در حرکتی گسترده تمام مناطق کشور به یاری مجلس برخیزند. در متن این حکم آمده است: «الیوم به ملاحظه نفوس و اموال و اعراض مسلمین و تقویت

دین مبین مخالفت مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه به مثابه محاربه با امام زمان علیه السلام است.^{۱۲۴}

به نوشته روزنامه جهاد اکبر، روز شانزدهم ذی قعدة در منزل حاج آقانورالله اتحادیه علما تشکیل شد و در ابتدای جلسه آقاجفی اظهار داشت که «محض حفظ اسلام و تقویت مجلس شورای ملی باید من به طهران حرکت کنم.» سپس حاج آقا نورالله افزود: «اسلام در خطر است و حرکت من یا آقای حجه الاسلام (آقاجفی) از لوازم است، حکماً باید یک کدام حرکت کنیم.» که در پی اظهارات این دو، مردم فریاد برآوردند که ما شما را نمی گذاریم بروید؛ زیرا اگر تشریف ببرید اسباب اغتشاش شهر و موجب هرج و مرج خواهد شد. عاقبت پس از مذاکرات زیاد بنا شد که حاجی میرزا ابوالقاسم زنجانی مروج الشریعه و آمیرزا محمدتقی مدرس و آمیرزا محمدعلی کلباسی به تهران بروند و سایر علما هم به تدریج در موقع ضرورت حرکت کنند.^{۱۲۵} گرچه یک روز پس از رفتن آنان، خبر رسید که مشکل حل شده و علمای دیگر از سفر منصرف شدند.

۲-۳. مشروطه؛ اعلاى کلمه اسلام

۱۴۳

اکنون باید دید که مشروطه مورد نظر آقاجفی کدام است و آیا مواضع وی با آنچه که در مورد ولایت فقیه در رساله «ولایت الحاکم الفقیه» بیان نموده قابل جمع است؟ در بادی امر امکان جمع بین این نظریه با حکومت مشروطه مشکل به نظر می رسد؛ چرا که ایشان در آن رساله ولایت فقیه را در عصر غیبت منصبی به نیابت از ائمه معصومین دانسته محدود کرده گسترده ای برای آن قائل است و به تعبیر خودش در هر آنچه که عرفاً و عقلاً و شرعاً باید به رئیس رجوع نمود در عصر غیبت به عهده فقهاء می باشد.^{۱۲۶} بر این اساس چند نکته قابل ذکر است.

اولاً: باید به این مطلب توجه داشت که آقاجفی و امثال ایشان در مقام نظر ممکن است نظریه های فراوانی داده باشند؛ اما در مقام عمل گاه امکان پیاده کردن تمام آنچه را که در ذهن داشته اند امکان نداشته و شرایط روز این اجازه را نمی داده است. مثلاً مستبد قدرتمندی در رأس امور بوده که به هیچ وجه نمی شد قدرت را از دست او خارج کرد؛ در نتیجه کسی مانند ایشان از باب اضطرار و دفع افسد به فاسد حکومتی را که شاه مطلق العنان را محدود نماید به مراتب بهتر از حکومت استبدادی مطلق می دانست. چنان که مرحوم نائینی که شاید بزرگ ترین تئوری پرداز در میان علمای طرفدار مشروطه باشد در ابتدا حکومتی را در عصر غیبت مشروع می داند که در رأس آن ولی فقیه باشد و می نویسد: «اما بنابر اصول ما طایفه امامیه که این گونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت علی مغیبه السلام می دانیم»^{۱۲۷} ولی از آنجایی که «مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیرمقدور

است»^{۱۲۸} در این حال حکومت یا از نوع مطلق آن است و حاکم هر ظلم و جوری که بخواهد در حق رعیت انجام می دهد و رادعی ندارد و یا از نوع مقید و مشروط است و نمی تواند به دلخواه دست به هر اقدامی بزند، پس «نحوه اولی (استبداد مطلق) هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت صلوات الله علیه و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد است به خلاف نحوه ثانیه که ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگر خالی است.»^{۱۲۹}

در نتیجه فساد اولی بیشتر از دومی و حمایت از چنین حکومتی به ضرورت عقل و شرع لازم است. پس از این جهت اشکال به شخص آقاجنقی به تنهایی وارد نیست؛ بلکه بسیاری از علما با آنکه نظری مشابه او داشتند و حتی در پاره ای موارد محدوده ولایت فقیه را گسترده تر از آن می دانستند که ایشان بدان معتقد بود، در مقام عمل، عملکردی چون او داشته اند.

ثانیاً: باید منظور وی را از مشروطه دانست تا به راحتی فهمید که چرا علمایی چون آقاجنقی با تمام توان از مشروطه طرفداری کرده، از هیچ کوششی در این زمینه دریغ نداشته اند و گاه نیز دست از حمایت آن برداشته حتی به مخالفت با آن برخاسته اند.

فاصله میان مشروطه ای که امثال وی در پی پیاده کردن و حمایت از آن بودند با مشروطه ای که امثال تقی زاده به دنبال آن بوده اند بعدالمشرقین است.^{۱۳۰} او به دنبال مشروطه ای بود که در آن قوانینی تصویب و اجرا شود که برخاسته از متن شرع باشد و مجلس با تکیه بر همین قوانین، جامعه را اداره کند و در یک کلام او به مشروطه به عنوان حکومتی بر مبنای قانون اسلام نگاه می کرد. وی در ابتدای اعلامیه هشت ماده ای خود می نویسد:

که چون اصحاب حل و عقد و عقلاء کاملین خصوصاً علمای اعلام و حصون اسلام -مد اظلالهم- پریشانی و خرابی مملکت را مشاهده نموده اند و خیالات خارجی را مطلع شده اند، جهت اصلاح مفاسد و دفع مضار خارج و اجانب و قوه اسلام و مسلمین و خیرخواهی مسلمانان بر حسب توسل و التجاء به ناحیه مقدسه حضرت صاحب العصر و الزمان -عج- تأسیس مجلس شورای ملی و انجمنهای سایر ممالک محروسه را به میزان مشروطیت برقرار نموده اند...^{۱۳۱} در ادامه هم صراحتاً تأکید می کند که «جهت حفظ مراسم اسلام» «حفظ مراتب و شئون این مقامات» لازم است.

و یا در اعلامیه ای که خطاب به مردم در ذی قعدة ۱۳۲۵ همراه با حاج آقانورالله و تعدادی از علمای اصفهان صادر کرده با استناد به آیات و روایات می نویسد، دینی غیر از دین اسلام نزد خداوند پذیرفته نبوده و هیچ شرف و عزتی بالاتر از اسلام نمی باشد. او در ادامه حمایت خود را از مجلس شورای ملی و انجمن ملی اصفهان در راستای «اعلای کلمه اسلام و احیای سنن

اصول اندیشه سیاسی آقاجفی و نقش وی در جنبش مشروطیت

شریعت و ابطال بدع مبدعین و اعانت مظلومین» می‌داند و در این راه حاضر است از جان و مال و عرض خود بگذرد.^{۱۳۲}

ایشان در ضمن تلگرافی که به انجمن ملی قزوین و در جهت رفع اختلاف بین آنها و سید جمال قزوینی نوشته، بیان می‌کند که «... مسلماً محض میزان شریعت و نظم مملکت با مجلس محترم کمال موافقت را فرموده و می‌فرمایند ... مسلم است احترام و موافقت با مجالس ملیه خیر خواهی با مسلمانان و میزان شرع است.»^{۱۳۳}

و باز در ماجرای حمایت عمومی و گسترده ایشان و علمای اصفهان از مجلس در مقابل مستبدین به صراحت مخالفت با مجلس را «به مثابه محاربه با امام زمان» علیه السلام می‌داند. و در ادامه همین ماجرا می‌گوید: «محض حفظ اسلام و تقویت مجلس شورای ملی باید من به طهران حرکت کنم» که حاج آقانورالله هم در تأیید ایشان تأکید می‌کند «اسلام در خطر است.»^{۱۳۴}

وی حتی قانون اساسی را برخاسته از شرع می‌داند و تغییر و یا تحریف یک ماده و یا یک حرف از آن را خلاف مسلمانی دانسته می‌نویسد: «... و از آنجایی که مراد قانون اساسی به تصدیق و صحه علمای اعلام و حجج اسلام و آیات باهرات الهی بین الانام رسیده و تمام با موازین شرع اقدس مقدس تطبیق فرموده‌اند، دیگر تغییر و تحریف یک ماده و یا یک حرف آن را حسب التکلیف اسلامی خلاف مسلمانی می‌دانیم.»^{۱۳۵}

و در مورد اردویی که از سوی محمد علی شاه برای مقابله با مجلس و براندازی مشروطه، تشکیل شده بود، در اعلامیه‌ای به همراه علمای دیگر اصفهان، اعلام می‌دارد: «چون امروز بقاء و دوام اسلام منوط به اساس مقدس مشروطیت است، به قانون شریعت مطهره اسلام این اشخاص مثل کسانی هستند که در کربلا اجتماع نموده‌اند و در صدد قتل امام مظلوم برآمده‌اند.»^{۱۳۶}

وی همچنین در دوران استبداد صغیر و هنگامی که اقبال الدوله حاکم مستبد محمد علی شاه بر اصفهان مسلط شده بود و درگیر سرکوب نیروهای آزادیخواه بود، برای ضرغام السلطنه نوشت: «امروز دفاع از اسلام واجب است.»^{۱۳۷}

۳-۳. مشروطه یا مشروعه

اکنون باید به مشترکات و تمایزات مشروطه مطلوب آقاجفی با آنچه که شیخ فضل الله نوری و علمای مشروطه خواه نجف در پی آن بودند، پرداخت؛ اگرچه در ظاهر، عملکرد وی به علمای نجف نزدیکتر است تا حوزه مشروعه خواه تهران.

سؤال این است که آیا در عصر مشروطه حوزه مشروعه خواه و مشروطه خواه بین علمای آن عصر محدود به همین سه مرکز بوده که ما در تبیین دیدگاه آقاجفی آن را تنها با این دو حوزه

مقایسه می‌کنیم؟ باید گفت که مرحوم شیخ شهید نمونه کامل و نماینده جریان مشروطه خواه در آن عصر بوده است.

و باز از آنجایی که در عصر مشروطه جریانات مشروطه طلب یا از نوع روشنفکران بوده اند و یا از نوع علما و بزرگان حوزه های علمیه و در رأس آن جریان مشروطه خواه نجف می باشد، از این رو مشروطه خواهی چون شیخ شهید و مشروطه خواهی چون مرحوم آخوند و یا آقاجنفی نمی توانند در مقابل هم قرار داشته باشند؛^{۱۳۸} اما جریان مشروطه خواه نجف به جهت دوری از مسائل تهران و آنچه که در بین روشنفکران می گذشت و نیز از آنجایی که وجود مشروطه را به هر حال از نبود آن به حال اسلام و مسلمین نافع تر می دانست و این نوع از نظام را که تلفیقی از استبداد محدود و مردم سالاری بود از نوع استبداد مطلق، بهتر و مفاسد حکومت استبدادی را بیشتر می دانست^{۱۳۹} تا جایی که از این جریان قطع امید نکرده بود در حمایت و یاری آن با تمام توان خود می کوشید.

جریان مشروطه خواهی در اصفهان را باید از دو جنبه بررسی، سپس بین این دو حوزه سیاسی مقایسه کرد. اولاً: باید دید عملکرد سران این جنبش در قبال وقایع تهران و مواضع آنها در این باره به چه شکلی بوده است. ثانیاً: عملکرد آنها در حوزه سیاسی خودشان (اصفهان) به چه شیوه و روشی بوده است.

۱۴۶

آقاجنفی در اکثر مقاطع مشروطیت هم صدا با علمای نجف^{۱۴۰} و در تأیید آنها از مجلس و حکومت مشروطه ای که در مرکز برقرار شده بود حمایت می کرد و در مواقع لزوم حتی از اقدامات عملی نیز دریغ نداشت و در خطه اصفهان و حوزه سیاسی ای که تسلط بیشتری داشت با قرار گرفتن کنار حاج آقا نورالله و حمایت از ایشان توانست در سایه عمل به قوانین شرع و پایبندی به آن، حکومتی مشروطه با قید اسلامی پدید بیاورد.

حتی می توان ادعا نمود که در اصفهان آن روز بین مشروطه خواه شیخ شهید نوری با برداشتهای اجتهادی حوزه نجف در زمینه مردم سالاری و نهادهای جدید، نوعی تلفیق و آشتی جدید، در افقی بالاتر فراهم شده بود و آنچه در حوزه نجف در مقام نظر اتفاق افتاد و همچنین دغدغه هایی که شیخ فضل الله در لوایح حضرت عبدالعظیم (ع) بر آن پای می فشرد، در گامی بالاتر تحت یک نظام هماهنگ دینی بدون چالشهای نجف و تهران در حال پیاده شدن بود، اجرای شریعت، دفع بدعت، دوری از استعمار خارجی و جایگزینی آرام و تدریجی نقش مردم به جای سلطه استبداد گامهای موفق بود که در نهادهای جدید اصفهان، انجمن مقدس و اتحادیه علما برقرار می شد.

هر چند در اثر تحولاتی که بعد از مشروطه دوم در نتیجه استبداد صغیر به وجود آمد طولی

نکشید که شکافهایی در این تلفیق و دیدگاه مشترک بین متشرعین و آزادیخواهان ایجاد شد ولی نکته مهم این است که در همان مقطع تاریخی مشروطه اصفهان با جهت دهی و نفوذ کلمه علمایی چون آقاجنی و حاج آقا نورالله توانست چنان تجربه موفق در زمینه مشروطه کسب کند که در جای دیگر نظیر آن را نمی توان یافت. به عبارت دیگر، مشروطه ای که علمایی چون مرحوم آخوند خراسانی و دیگران به دنبال آن بودند همانی بود که در این مقطع کوتاه در اصفهان در حال پیاده شدن بود؛ نه آن مشروطه ای که ساخته و پرداخته برخی محافل غرب گرای تهران بود که فقط برای اسکات علما و جلب حمایت آنها از الفاظ دینی در جهت توجیه افکار خود استفاده می کردند بدون آنکه اعتقاد چندانی به مبانی مذهبی داشته باشند. و از همین روست که کسانی چون نویسنده حیات یحیی سخت به جریان مشروطه در اصفهان حمله کرده می نویسند: «و هم باید دانست که اصفهان به واسطه محل جغرافیایی که دارد و به مناسبت سیاست روحانی نمایی که در آن هست از قافله تجدد خواهی حقیقی دور مانده و هیجانهای آزادی طلبی آن هم به رنگ سایر هیجانها غالباً رنگ دین و مذهب به خود می گیرد و تجلیات خنده آمیز و سخریه انگیز می نماید.»^{۱۴۱}

کسروی نیز می نویسد: «چنان که گفته ایم جنبش مشروطه خواهی شهرهای ایران به یکی گونه نمی بود و در هر شهری از روی کمی و بیش آگاهیها و سستی یا استواری خویها و بودن یا نبودن پیشروان شایسته، جنبش رنگ دیگری می داشت. و در اسپهان پیشتاز جنبش ملایان بویژه حاجی آقانورالله و آقاجنی بسیار چیره می بودند. و در همه چیز مردم را به دلخواه خود راه می بردند از این رو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملابازی داشت.»^{۱۴۲}

۱۴۷

همچنین وقتی بعضی از کارداران سیاسی انگلیس از وضعیت مشروطه و مسائل سیاسی ایران به لندن گزارش می دهند، درباره مشروطه اصفهان می نویسند: «اصفهان زیر سلطه آخوند است.»^{۱۴۳} ملک زاده درباره وقایع پس از مشروطه در اصفهان می نویسد: «حکومت شهر در دست آقاجنی و چند ملای دیگر که خود را طرفدار مشروطه می خوانند، بود.»^{۱۴۴}

توجه به این نکته ضروری است کنایه هایی که امثال کسروی و دولت آبادی به مشروطه اصفهان می زنند نه بدین معناست که حرکت مشروطه خواهی اصفهان از دید اینها کوچک و فاقد ارزش بوده؛ بلکه دشمنی اینها با قشر روحانیت و متشرعین باعث شده که تصویری این چنین سخیف از مشروطه اصفهان ارائه دهند؛ چرا که خود کسروی در تاریخ هیجده ساله اعتراف می کند که در دوران استبداد صغیر «پس از تبریز، اصفهان دوم شهر بزرگی بود که مشروطه را نگه می داشت.»^{۱۴۵}

همچنین ملک زاده ای که در سرتاسر نوشته اش به روحانیت اصفهان تاخته و در مورد مشروطه اصفهان نیز دیدی مشابه کسروی دارد مع الوصف در جایی به صراحت اعتراف می کند

که با عزل ظل السلطان در اصفهان به قیادت و رهبری آقانجفی انجمنی به وجود آمد و هر موقع که مشروطه خواهان تهران از شهرستانها استمداد می کردند، اصفهانیها بیش از دیگران اظهار علاقه مندی به اساس مشروطیت می نمودند و شاه و دولت را به تمکین از مجلس تهدید می کردند.^{۱۴۶}

در کنار تمام عواملی که دست به دست هم داده و مشروطیت اصفهان را به این حد از موفقیت رساند به جرئت می توان ادعا نمود که مهم ترین عامل قرار گرفتن آقانجفی و حاج آقانورالله در کنار هم و در پیش گرفتن سیاستی مشترک و هماهنگ بود به طوری که بر اساس اسناد معتبر در کمتر اعلامیه یا صححه عملی نام این دو قرین یکدیگر نبوده است.^{۱۴۷}

آقانجفی و حاج آقانورالله در همه مواقع حساس، همراه و هم گام بوده اند و تمایز ظاهری آنها تنها در حیطه مسئولیتها بوده است. به یک نگاه دقیق می توان دریافت که اطراف حاج آقانورالله بسیاری از روشنفکران صادق و دلسوز، آزادیخواهان، شعرا و مصلحین، روزنامه نگاران و عشایر مجاهد بختیاری و قشقایی در رفت و آمد بودند، و در اطراف آقانجفی به علت موقعیت ریاست بر حوزه علمیه اصفهان و مقام مرجعیت، فضایی طراز اول و طلاب مدارس و تجار سرشناس و توده مقلدین جمع بوده اند. از این رو در ایام مبارزه به خصوص در زمان مشروطیت، فعالیت این دو برادر موجب یکپارچگی و اتحاد اقشار ملت و نیروهای آزادیخواه شد و از طرفی باعث گردید که از دسته بندیها و دو دسته گیها در اصفهان خبری نباشد، پس در اصفهان نه مسئله بست نشینی در کنسولگری اجنبی رخ داد و نه اختلاف مشروطه و مشروعه.

۱۴۸

اجرای این سیاست نه تنها توانست جنبش مشروطیت اصفهان را در مسیری سازنده بیندازد، بلکه با توجه به جو متشنج مرکز، جلو خطرات بی شماری همچون خطر وقوع حرکتی ضد جنبش و شبه کودتا، نارساییها و ضعفهای احتمالی که به هر حال ممکن بود به علت بی تجربگی رهبران مذهبی در اداره امور پیش آید، گرفته شود.

همچنین برخی افراد فرصت طلب سعی در ایجاد اختلاف بین دو برادر نمودند تا از این طریق به اهداف خود برسند، که از جمله این افراد می توان از ظل السلطان حاکم مستبد اصفهان نام برد. آیت الله حاج شیخ محمدتقی نجفی نواده مرحوم آقانجفی در این باره ماجرای نقل می کند: «مسعود میرزا ظل السلطان روزی در عالی قاپو با حاج آقا نورالله ملاقات می کند. او که از اقتدار آقانجفی دل خونی داشت در صدد تحریک برادر برمی آید و به حاج آقا نورالله پیشنهاد می کند که تو هوشیاری بیشتر و درک سیاسی افزون تری نسبت به آقانجفی داری، پس ریاست مذهبی شهر را تو باید عهده دار شوی و در این راه مورد حمایت ما قرار بگیری. حاج آقا نورالله سر به زیر داشته و حرفی

نمی زند. ظل السلطان می اندیشد که سخنانش مؤثر افتاده است. در این هنگام آقاجفی وارد مجلس می شود و پس از مدتی که قصد خروج می کند حاج آقا نورالله جلو دویده و کفشهای برادر را جلو پای او جفت می کند و با این تواضع پاسخ حرفهای اختلاف افکنانه ظل السلطان را می دهد.^{۱۴۸}

۳-۴. گامی بزرگ در تثبیت مشروطه در اصفهان

پس از حرکت ها و اقداماتی که آقاجفی و حاج آقا نورالله به همراه برخی علما در راه پیروزی نهضت عدالتخانه انجام دادند اقدام بعدی که بسیار ضروری به نظر می رسید عزل و اخراج ظل السلطان از اصفهان بود؛ چرا که این شخص با زیرکی و موقعیت سنجی به تازگی رنگ عوض کرده، خود را طرفدار مشروطیت نشان داده بود و به جد دم از عدالت و آزادی می زد. چنان که در نطقی که به مناسبت تشکیل اولین جلسه انجمن ولایتی در ششم ذی قعدة ۱۳۲۴ و در حضور مردم در چهل ستون ایراد نمود، با جوش و خروش زاید الوصفی اعلام می کند:

امروز از بهترین اعیاد ملی است که افتتاح مجلس محلی در این شهر می شود و یقین است هر قدر ترتیب این مجلس بهتر و از روی علم و اطلاع و آگاهی باشد، بیشتر اسباب قوام دولت و ملت است... و هر کس منکر این مجلس باشد یقیناً خالی از عقل و روشنی و منفور دولت و ملت است و از تاریخ امروز به همه ملت اعلام می نمایم که قواعد سابقه ناممکن و ظفره از حقوق مردم به کلی منسوخ است و من شخصاً برای اجرای احکام این مجلس حاضریم که تا بشود با خوشی، والا با این (اشاره به شمشیر نظامی) اجرا می دارم.^{۱۴۹}

بنابراین اگر آقاجفی و دیگر علما در عزل او موفق نمی شدند چه بسا که وی به نام مشروطیت به حکومت جابرانه خویش با قدرت و خشونت بیشتری ادامه می داد و فقط نامی از مشروطیت در اصفهان باقی می ماند. پس اولین و مهم ترین اقدام پس از پیروزی نهضت عدالتخانه در جهت برقراری و استقرار مشروطیت در اصفهان، همانا عزل ظل السلطان بود. و از آن جا که او طرفداران با نفوذی در تهران و دوستی بسیار نزدیکی با دولت انگلیس در تمامی سالهای حکومتش داشت،^{۱۵۰} عزل او به سادگی امکان پذیر نبود. به همین جهت آقاجفی و حاج آقانورالله با حمایت از تحصن عمومی مردم و بسیج عمومی اقشار مختلف به مبارزه و مقابله با این حریف کهنه کار و نیرومند برخاستند. کسروی می نویسد: «ظل السلطان که از زمان ناصرالدین شاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجاها سراها ساخته و دیدها خریده و ریشه سختی دوانیده بود، با انگیزش آقاجفی و دیگران، اسپهانیان برو [بر او] شوریده و برداشتن وی را می خواستند و چون از تهران درخواست آنان پذیرفته نمی شد بازارها را بسته و پافشاری می نمودند.»^{۱۵۱}

استقبال عمومی در این واقعه به گونه‌ای بود که به نوشته برخی جراید تا آن موقع سابقه نداشته است. روزنامه انجمن می نویسد: «از بعضی معمرین شنیدم می گفتند: ماها یاد نداریم در هیچ زمانی این قسم جمعیت در اصفهان شده باشد و مردم از کسب و شغل خود چندین روز دست بردارند. با وجودی که خلق اصفهان بسیار فقیر هستند و اکثر در روز اگر کسب و صنعت نداشته باشند شب نان ندارند.»^{۱۵۲} ولی با وجود همه اینها حل مشکل به این سادگیها نبود چرا که علاوه بر «طیف وسیعی از متجددین غرب گرای مرکز که از ظل السلطان حمایت می کردند»^{۱۵۳} او هم با تحریک هواخواهان خود در شهر، موجبات ناامنی و هرج و مرج و آزار و اذیت مردم را فراهم می کرد. از سوی دیگر برخی علمای بزرگ تهران و مقامات دولتی به آقاجنقی و حاج آقانورالله تلگراف زده، خواهان آرامش شهر و متفرق نمودن مردم بودند. آنان معتقد بودند که جنبش در اول راه است و بالطبع کشور نیازمند آرامش و امنیت است تا کارها بهتر و سریع تر به انجام رسد و هر غائله‌ای تا حد ممکن باید بدون درگیری و صدمه‌ای فیصله یابد. چنان که در ضمن تلگرافهایی که به اصفهان می شد این امر را متذکر می شدند: «... چرا که مقتضی مقام علمای اعلام در هر جا باشند هدایت خلق و اطفاء نایره فساد و ملاحظه خیر ملت و صلاح رعیت است. و این تکلیف شرعی در این موقع که سوء نتیجه این عنوانات محسوب است هرگز جایز نخواهد بود... و آسایش رعیت غیر این است که مردم اقدام نموده اند...»^{۱۵۴} «خودتان ملتفت هستید که در کارهای مشکله و بزرگ باید ملاحظه اطراف کار را کرد و ما که امروز قصد داریم تقویت امور ملت به قوت دولت کامل شود، سزاوار نمی دانیم بی تأمل در کاری اقدام شود که بعد ندامت بیاورد.»^{۱۵۵}

علمای تهران اطلاعات دقیقی از اوضاع اصفهان و عملکرد ظل السلطان نداشتند؛ علاوه بر این آنچه که از فحوای تلگراف صدراعظم به اصفهان به دست می آید برخی هواداران ظل السلطان از اصفهان اخباری هم به نفع او به تهران گزارش می کرده اند: «و پرواضح است هیچ مطلب بدون تحقیق و رسیدگی منشأ هیچ اثر نخواهد شد. و به محض شکایت اهل یک محل در صورتی که اخبار مخالف آن هم متوالیاً می رسد نمی توان این اظهارات را تصدیق نمود.»^{۱۵۶}

بدین ترتیب آقاجنقی و حاج آقانورالله که به هیچ وجه باقی ماندن ظل السلطان را در حکومت اصفهان به صلاح نمی دانستند نه تنها سعی در تفریق مردم و آرامش آنها نکردند بلکه «با جهت دادن به مردم و جلوگیری از بلوا و ناامنی» برخواسته خود پافشاری بیشتری کردند. وقتی علمای تهران از توسل به این دو برادر نتیجه‌ای نگرفتند دست به دامان میرزا محمد مهدی جویباره‌ای شدند که از علمای معمر اصفهان بود و بدین طریق سعی کردند با کمک ایشان این مشکل را حل کنند. علما در تلگرافی به ایشان بیان کردند:

وضع کار اصفهان مشکل شده. این دو روزه ماها تأمل و تفکر و ملاحظات و مذاکرات زیاد

اصول اندیشه سیاسی آقاجفی و نقش وی در جنبش مشروطیت

محرمانه فی مابین خودمان کرده ایم. می بینیم اگر قراری در این باب داده نشود که صحیح باشد اسباب دلتنگی برای دولت فراهم می شود. می خواهیم مقام جناب مستطاب شریعتمدار آقاجفی سلمه الله را محفوظ بداریم که خدا نخواست و هنی وارد نشود و خودمان دچار اشکال و زحمت کار ایشان نشویم.^{۱۵۷}

اما پافشاری آقاجفی و حاج آقا نورالله و مردم، تهران را بر آن داشت تا ظل السلطان را از حکومت اصفهان عزل کند. با این حال او آنقدر بانفوذ و مقتدر بود که حتی پس از رانده شدنش از شهر، هر از چند گاهی موجب اغتشاش و ناامنی در اصفهان می شد. وحشت اهالی از او به قدری بود که گاه خبر بازگشت او هم موجب ترس در اصفهان می شد. یکی از روزنامه های آن روز می نویسد: «مسئله عزل ظل السلطان عجب گرفتاری از برای اهل اصفهان شده که بعد از انفصال از حکومت، هر چند یکی دفعه خبر حرکت او منتشر می شود و عموم اهالی را به وحشت می اندازد چنانچه این چند روزه نیز این خبر نشر یافت و به محض انتشار، یک هیجان غریبی در مردم آشکار کردند و دست اشرار از آستین بیرون آمد.»^{۱۵۸}

او حتی نتوانست برای رسیدگی به امور شخصی خود، به اصفهان بازگردد و وساطت حکومتگران تهران و سفرای خارجی هم کارگر نیفتاد.

۱۵۱

۳-۵. مقابله با ماجرای بست نشینی

در جریان عزل ظل السلطان مردم در کنسولگری انگلیس بست نشستند که با عکس العمل آقاجفی و حاج آقانورالله روبرو شدند. به نوشته روزنامه جهاد اکبر، در پی این واقعه آقاجفی و حاج آقا نورالله به همراه برخی علما به سفارت رفته مردم را به خروج از سفارت ترغیب نمودند.^{۱۵۹}

آقاجفی یک بار دیگر زمانی که مردم سده برای احقاق حق خود قصد بست نشینی در کنسولگری انگلیس را داشتند، مانع از این اقدام شد و دستور داد با تحصن در مسجد شاه (مسجدهی که آقاجفی در آنجا اقامه نماز و تدریس می نمود) خواستار مطالبات خود شوند.^{۱۶۰}

۳-۶. اقدامات آقاجفی در خلال مشروطه و بعد از آن

آقاجفی و حاج آقانورالله به اولین پیروزی های خود در جریان مشروطه اکتفا نکردند؛ بلکه وارد میدان اندیشه و عمل شدند و تمام مدعیان و دشمنان را کنار زدند. در این زمان دو برادر، سیاستی همسو در پیش گرفتند و اثرات این سیاست دقیق و اصولی در تمام طول جنبش در اصفهان به سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۷ ق به خوبی مشروطیت اصفهان را تحت الشعاع قرار داد. از

این روست که کسروی می گوید این دو نفر بر جریان مشروطه در اصفهان چیره بودند «و در همه چیز مردم را به دلخواه خود راه می بردند.»^{۱۶۱}

با اینکه پس از پیروزی مشروطه، سردمدار بسیاری از حرکت‌های سیاسی حاج آقانورالله بود و از آقاجنقی بیشتر به عنوان تکیه‌گاه مذهبی استفاده می شد، اما آقاجنقی از چنان جایگاه و موقعیتی برخوردار بود که حتی در مناطقی به ظاهر خارج از حوزه زعامتی اش، حکمش روا و نافذ بود؛ گاه با یک فتوا می توانست محظورات فراوانی را حتی برای اشخاص صاحب نام و متنفذ ایجاد نماید که از جمله این موارد می توان به ماجرای سپهدار اعظم^{۱۶۲} و مخمصه ای که در نتیجه یک فتوای آقاجنقی بدان گرفتار آمد اشاره نمود. او که از مستبدین و فئودالهای بزرگ آن عصر بود از همان نخستین روزهای جنبش مشروطه از سوی حکومت مظفرالدین شاه مأمور از هم پاشیدن اجتماع آزادیخواهان شد که در نتیجه مشروطه گران تبعید او را خواستار شدند.

او و پسرانش، امیر اسعد و اقتدار السلطنه، دست خویش را به شکنجه زیردستان آلوده ساخته بودند، از این رو طلاب تنکابن در ۱۳۲۴ ق به تهران شکایت بردند و در رجب ۱۳۲۴ آقاجنقی اصفهانی حکم تکفیر سپهدار را صادر کرد و وضع او را چنان دشوار ساخت که وی می خواست با پرداخت ده هزار تومان رشوه از خود رفع اتهام کند.^{۱۶۳}

۱۵۲

و آن گاه که مجلس شورای ملی قصد انتصاب نیرالدوله به حکومت اصفهان را داشت، جلب رضایت خاطر آقاجنقی و کسب موافقت ایشان را پی گرفت. با مطالعه برخی اسناد و مکاتبات این دوره نکته شایان گفتنی به چشم می خورد که حاکی از تقدم نام حجت الاسلام بر نام حاکم اصفهان است. این امر موضوع کوچکی نبود که از نظر حاکمان، کم اهمیت باشد. حتی سفیر عثمانی که پس از مشروطه، نظامیان کشورش نقاط قابل ملاحظه ای از غرب ایران را اشغال کردند و به اعتراضات دولت ایران وقعی ننهادند خود را موظف دانست که با ارسال نامه ای مفصل و توجیهی، اعمال دولت خود را کتمان نماید و سعی در جلب رضایت خاطر ایشان داشته باشد.^{۱۶۴} آقاجنقی به طور مدام در جریان امور بود و هر جا که لازم می دید به صورت فعال دخالت می کرد. به عنوان نمونه ایشان حتی «گاهی وقتها برای نظارت کلی و تشویق در جلسات انجمن مقدس ملی اصفهان شرکت می نمود.»^{۱۶۵} با مراجعه به مذاکرات انجمن در مواردی چون؛ اعتراض به عملکرد صولت الدوله^{۱۶۶}، قرارداد بختیاری جزء ایالت و حکمرانی اصفهان^{۱۶۷}، انعقاد انجمن مرکزی^{۱۶۸} و مواردی این چنین حضور داشت. اهمیت عملکرد ایشان زمانی روشن می شود که بدانیم انجمن مقدس ملی اصفهان در آن زمان مهم ترین ارگان سیاسی شهر و از اعتبار قابل توجهی در بین انجمنهای سراسر کشور برخوردار بود.

از دیگر اقدامات ارزشمند آقاجنقی در این مقطع که گویای بصیرت و موقعیت شناسی اوست

صدور اعلامیه هشت ماده‌ای است که علاوه بر حمایت از آزادیخواهان و جریان مشروطه جهت هدایت هر چه بیشتر نهضت در مسیری صحیح و پیش‌گیری از بروز برخی اعوجاجات، اصولی کلی را به عنوان ارشاد آزادی‌خواهان ترسیم و تبیین نمود که به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌شود. او پیش از همه و به عنوان اولین و اساسی‌ترین اصل، همه را به اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلامی در مقابل اجانب و استعمارگران فراخواند و خطرات تفریق کلمه را خصوصاً در زمانی که دشمنان مترصد و در کمین نشست‌اند گوشزد کرد و نوشت: «... در این موقع که ابواب خدعه و مکر خارجی مفتوح شده باید تمام مسلمین اتفاق و اخوه حقیقه داشته باشند که خارجه نتوانند القاء نفاق نمایند... و بدانند که نفاق و اختلاف موجب ضرر بر مسلمین و تسلط اجانب است...»^{۱۶۹} در ادامه می‌افزاید که همین اخوه و اتحاد بین مسلمین به همراه کوشش و مساعی آنها در صدر اسلام بود که موجب آن شد تا مسلمانان به پیروزیها و فتوحات عظیمی نایل شوند.

اصل دیگری که ایشان بر آن پای فشرد و در آن شرایط توجه به آن را از ناحیه مشروطه‌طلبان ضروری و لازم دانست بالا بردن توان جنگی و نظامی جامعه اسلامی بود: «تشید مراتب اسلام و ضعف خارج و دفاع و سایر این مقاصد عالیّه منوط به تحصیل علم جنگ است...» و سپس بر لزوم آموزش نظامی در سطح عموم جامعه و به گونه‌ای همگانی، جهت پیشگیری از خطرات احتمالی تأکید ورزید.^{۱۷۰}

پس از تحصیل قدرت نظامی او تقویت بنیه اقتصادی را آن هم در سایه خود کفایی و ترویج اجناس داخلی مطرح می‌نمود. از آنجا که پذیرش این مطلب در شرایطی که بازارهای اسلامی روز به روز به اجناس خارجی وابسته‌تر می‌شد، قدری مشکل و ناممکن به نظر می‌رسید و طرح اموری این گونه، بلندپروازی محسوب می‌شد، ایشان برای دفع این توهم تصریح کرده است که منظور، خودکفایی دفعی نبوده بلکه «این مطلب تدریجی الحصول است» و چون این کار امر کوچکی نیست و انجام این مهم از عهده یک گروه و عده‌ای خاص خارج می‌باشد بالطبع نیاز به عزم عمومی و ملی دارد، پس «باید هر کس بر حسب وسع و طاقت خودش در این ترتیبات حسنه جد و جهد نماید.»^{۱۷۱}

آقانجفی می‌دانست که دول استعماری مترصدند به بهانه برقراری امنیت و از این قبیل دست‌آویزها در امور مملکت مداخله نمایند، از این رو تأکید می‌کرد که مردم به شیوه‌ای عمل کنند تا بهانه به دست آنها نیفتد و «بر اهالی ممالک محروسه لازم است، نوعی سلوک و رفتار نمایند که راهی دست خارجه نیفتد و...»^{۱۷۲}

پایبندی به اخلاق اسلامی و رعایت حرمت افراد در مسائل سیاسی از دیگر اموری است که ایشان بر آن اصرار داشت. از جمله دغدغه‌ها و نگرانیهای وی در آن شرایط اینکه عده‌ای با

فرصت طلبی و استفاده از شرایط موجود دست به تصفیه حسابهای شخصی زده به دلایل واهی دیگران را متهم به استبدادخواهی و مشروطه ستیزی می نمودند. به گفته آقاجنقی، باید در مواردی این چنین، پس از تحقیقات اگر اتهام اثبات نشد شخص تهمت زنده را مجازات نمایند. اگر در آن شرایط فقط همین رهنمود آقاجنقی در سطح جامعه رعایت می شد، جلو چه مفاسدی که سد نشده و چه خونهای بی گناهی که به زمین نمی ریخت.^{۱۷۳}

با پیروزی مشروطه و تأسیس انجمنهای مختلف ملی در شهرهای بزرگ و کوچک، در کنار منافی که می توانست این انجمنها برای رفع مشکلات منطقه مربوطه داشته باشد مضار و مفاسدی را نیز در برداشت؛ بویژه هنگامی که انجمن خودسرانه و بدون توجه به شرایط عمومی کشور و بدون هماهنگی با مرکز، رأساً در منطقه خود دست به اقداماتی می زد و در نتیجه اسباب اغتشاش و بی نظمیهای فراوانی را ایجاد می نمود. از این رو آقاجنقی ارتباط مستمر و هماهنگی انجمنهای سراسر کشور با مجلس شورای ملی را به عنوان یکی دیگر از موارد مهم در اعلامیه خود گنجانده می نویسد: «انجمنهای مرکزی و سایر انجمن های ممالک محروسه در هر مطلبی با انمای مجلس شورای ملی موافقت و کسب تکلیف نمایند و انجمن های متعدده که در هر بلدی منعقد می شود مطالب حادثه را رجوع به انجمن ملی و مشورت و موافقت نمایند که اختلافی حاصل نشود و همه در کمال نظم و انتظام باشند.»^{۱۷۴}

۱۵۴

با توجه به اوضاع نابسامان و تنشها و درگیریهای داخلی و احتمال غفلت اهالی مملکت و اولیای امور از مرزها و در نتیجه به خطر افتادن استقلال و تمامیت ارضی کشور آقاجنقی به عنوان اهم امور، نظر همگان را به حفظ و حراست از سرحدات مملکت اسلامی جلب و این امر را اسباب حفظ موازین اسلامی می شمارد.^{۱۷۵}

۳-۷. آقاجنقی تکیه گاهی برای دیگر شهرها

با مراجعه به اسناد، مکاتبات و تلگرافهای موجود از عصر مشروطه درمی یابیم که آقاجنقی علاوه بر حضور فعال در اصفهان نسبت به جریانها و حوادث دیگر مناطق کشور نیز حساس بود و از خود واکنش نشان می داد.

در اختلافاتی که بین انجمن مجاهدین قزوین و سید جمال الدین قزوینی به وجود آمده بود، انجمن مذکور به آقاجنقی متوسل شد تا آقاجنقی را به همکاری و مساعدت با مشروطه خواهان توصیه نماید. نیز در همین جریان انجمن متحدین اسلامیه و برخی علمای قزوین به آقاجنقی متوسل شدند.^{۱۷۶} همچنین تلگرافهایی از گروه های مخالف و موافق سید عبدالحسین مجتهد لاری برای آقاجنقی و استمداد از ایشان و نیز از شخص مجتهد لاری درباره شکایت از

اصول اندیشه سیاسی آقاجنقی و نقش وی در جنبش مشروطیت

قوام الملک و اتباعش به شخص آقاجنقی در دست است.^{۱۷۷}
تلگرافی نیز از علمای شیراز در ارتباط با معتمد دیوان و طرفدارانش و شکایت از اعمال و رفتار آنها و درخواست همراهی از آقاجنقی با حکم ارتداد وی از دیگر اسناد به جای مانده است.^{۱۷۸}

استمداد علمای مشهد از آقاجنقی درباره حملات ترکمنها به نواحی خراسان و قتل و غارت آن نواحی نمونه ای دیگر است. آنها تصریح کرده اند که هرچه برای رفع این غائله به دولت اصرار شده نتیجه ای نداده، پس به آقاجنقی متوسل شده اند.^{۱۷۹}
نمونه دیگر تلگراف حاوی شکایت انجمن ملی تبریز از اعمال اقبال السلطنه سردار ماکویی و تقاضای مساعدت از آقاجنقی است.^{۱۸۰}

در یکی از همین تلگرافها که از طرف انجمن ملی تبریز برای آقاجنقی ارسال شده می خوانیم: «... همه اوقات وجود مقدس حضرت اسلامیان پناهی را با دعای خیر یاد نموده و مترصد از اقدامات و افیه و همم عالیه حضرت مستطاب آقای نجفی مدظله العالی در ترویج و استحکام این امر مقدس که حقیقتاً خدمت به اسلام و شریعت نبوی (ص) می باشد، تشکرات صمیمانه خود و عموم اهالی آذربایجان را عرضه داشته از دیاد توفیقاتشان را از درگاه ربوبیت مسئلت می نماید.»^{۱۸۱}

۱۵۵

نمونه ای دیگر عبارت است از تلگرافهایی از طهران درباره وکالت مصدق السلطنه و تلگرافهای تشکرآمیز سید عبدالله بهبهانی و ظهیرالاسلام از اقدامات آقاجنقی^{۱۸۲}؛ تلگرافهای متقابل آقاجنقی به مجلس شورای ملی درباره مطالبه قانون اساسی و پاسخ اطمینان بخش مجلس^{۱۸۳}؛ اعتراض آقاجنقی به وزارت داخله درباره حقوق اهالی اصفهان و پاسخ آن^{۱۸۴}؛ تلگراف آقاجنقی و حاج آقانوارلله برای تأسیس بانک ملی و انتخاب وکلا^{۱۸۵}؛ اعتراض آقاجنقی به احتکار اجناس چهارمحال و نامه سالار بختیاری مبنی بر درخواست مساعدت از ایشان^{۱۸۶}؛ تلگراف آقاجنقی و علمای اصفهان به تهران برای ضمیمه کردن بختیاری به اصفهان برای امنیت بخشیدن به راهها.^{۱۸۷}

۸-۳. مواضع آقاجنقی در دوره استبداد صغیر

در جمادی الاول ۱۳۲۶، پس از رویارویی شاه با مجلس، یکبار دیگر انجمنهای مناطق در تلگرافهایی به انجمن اصفهان، خواستار صدور حکم خلع شاه از سوی آقاجنقی شدند.
در یکی از این تلگرافها می خوانیم: «چرا باید از حجج اسلام و آیت الله فی الانام (آقاجنقی) دامت برکاتهم سؤال نشده باشد که برقرار گزاردن همچون کسی بر سلطنت جایز است یا خلعش از سلطنت بر افراد ملت لازم است. تا حکم شرع انور را دانسته همه بر طبق [نظر] او جاری شود و هر

آنکه مسلمان است خلاف رویه شماها را نتوانند اظهار نمایند.» انجمن هم که نمی خواست بدون هماهنگی با مجلس، حکمی شرعی صادر کند در جواب می نویسد: «داعیان غفلت از اصدار حکم شرعی از حضرت آیت الله آقاجنی و حجج اسلامیه اصفهان دامت برکاتهم بر عدم جواز سلطنت مستبد خائن عهد شکن و لزوم خلع او از سلطنت ایران نداشته و جداً در مقام بودیم به ملاحظاتی چند محرمانه از مجلس مقدس شیدالله ارکانه اجازه خواسته که حکم بر مجلس مقدس نشده باشد. انشاءالله بعد از وصول جواب، حکم شرعی صادر نموده و به جمیع ایالات و ولایات مخابره می شود.»

انجمن اصفهان که از سوی برخی انجمنهای دیگر مانند انجمن تبریز در فشار بود، از تهران کسب تکلیف کرد: «عموم ملت اصفهان حکم شرعی خلع خائن را از حضرت آیت الله (آقاجنی) و حجج اسلام اصفهان جداً می خواهند تکلیف چیست؟ جواب فوری لازم.»^{۱۸۸}

اوضاع در تهران روز به روز وخیم تر می شد و مجلس در معرض خطر قرار گرفته بود. در این ایام آقاجنی به همراه علمای دیگر اعلامیه ای علیه تجمع نیروهایی که در باغشاه برای براندازی مجلس گردآمده بودند، انتشار دادند: «چون امروز بقاء و دوام اسلام منوط به اساس مقدس مشروطیت است، به قانون شریعت مطهر اسلام این اشخاص مثل کسانی هستند که در کربلا اجتماع نمودند و در صدد قتل امام مظلوم برآمدند و هر تیری که به جانب مسلمین بیندازند مثل این است که تیر را به بدن حضرت سیدالشهدا علیه السلام زده باشند. و اگر این اجتماعات اسباب خوف و سلب امنیت و ترس مسلمانان شده باشند مثل کسانی هستند که اهل بیت عصمت را در کربلا معلی ترسانیدند. این اشخاص و اخلاف آنها در دنیا مبعوض و مطرود و در آخرت در زمره قاتلین سیدالشهدا ارواحنا فداه محشور خواهند شد. کسانی که در کوفه پول گرفتند و به جنگ سیدالشهدا رفتند با این اشخاص یکسان اند. محمد تقی نجفی، شیخ نورالله، ابوالقاسم الموسی، ...»^{۱۸۹}

هر چه بر وخامت اوضاع افزوده می شد حمایتهای بیشتری از مناطق مختلف برای حفظ مجلس و مقابله با مستبدین صورت می گرفت تا آنجا که برخی از شهرها در تدارک تفنگچی برای ارسال به تهران بودند. کسروی می نویسد: «تبریز و رشت و اسپهان و شیراز و قزوین و همدان و کرمانشاه همگی نوید فرستادن یاور می دادند... آقاجنی و دیگر ملایان با تلگراف «فتوای جهاد» برای نگهداری مشروطه می فرستادند...»^{۱۹۰}

شهرهایی چون اصفهان، تبریز، شیراز و ... به جهت دوری از مرکز، نتوانستند کمک فوری برای آزادیخواهان تهران بفرستند و شاه بالاخره با به توپ بستن مجلس بر اوضاع مسلط شد و تصمیم گرفت با انتصاب حکام جابر، طرفداران مشروطه را در ایالات و ولایات قلع و قمع نماید. او در رجب ۱۳۲۶ اقبال الدوله کاشی را به حکومت اصفهان و معدل الملک شیرازی را

که در دشمنی با آزادیخواهان ثابت قدم بود، به معاونت او برگزید.^{۱۹۱} حاکم مستبد پس از ورود به اصفهان با تمام قدرت به مقابله با آزادیخواهان پرداخت و با زور بر اوضاع مسلط شد. او از آنجا که می دانست اغلب مردم اصفهان طرفدار مشروطه هستند با حيله و تزوير به نام اسلام خواهی جریانی علیه مشروطه خواهی در اصفهان راه انداخت و برای نیل به این هدف از راه رشوه، عده ای را با خود همراه کرد. این جماعت پس از مشورت در مسجد فشارکی متحصن شده، خانه خدا را مرکز فعالیت خود به نفع دولت استبدادی قرار دادند. در آنجا سفره ای رنگین گسترده و مردم را به یاری دعوت نمودند. تلگرافهایی هم به نجف و دربار تهران مخابره کردند که در یکی از آنها نوشته بودند: مردم اصفهان کفن در بر کرده و برای نجات اسلام از دست کفار قیام کرده اند. همین که خبر تحصن این جماعت به گوش آقاجفی رسید به طلاب حکم کرد که به مسجد فشارکی رفته آن جماعت را بیرون کنند و صحن و اتاقهای مسجد را هم بشویند و پاک کنند.^{۱۹۲}

این نقشه اقبال الدوله با اقدام قاطع آقاجفی خنثی شد و او را به زور و خشونت واداشت. حاج آقانورالله به فکر جلوگیری از تعدیات و تجاوزات اقبال الدوله افتاد و با آماده کردن نیروهای نظامی که پیش از این تربیت نموده بود و نیز ارتباط با سران بختیاری سعی کرد تا از راه نظامی در رفع استبداد بکوشد. همه منتظر فرصتی مناسب برای شروع مبارزه مسلحانه بودند. دستگیری و تنبیه بازاریان و افزایش مالیات بهانه ای شد تا مردم در قیامی عمومی علیه اقبال الدوله وارد صحنه شوند. در همان اولین روز شروع قیام مردمی جمعیتی قریب به چهارهزار نفر در مسجد شاه متحصن شدند. هر روز بر تعداد متحصنین افزوده می شد. آقاجفی در این ایام با تمام امکانات از متحصنین حمایت می کرد.^{۱۹۳} با دستور حاج آقا نورالله و آقاجفی دسته هایی از روستاها نیز به عنوان دادخواهی به شهر آمدند و به معترضان پیوستند.^{۱۹۴} اقبال الدوله با تهدید آقاجفی تأکید می کند که اگر دست از حمایت متحصنین بردارد و مردم را متفرق نکند فردای همان روز خانه اش را به توپ خواهد بست. به دنبال این پیام نه تنها آقاجفی عقب نشینی نکرد؛ محلات نزدیک منزل آقاجفی و حاج آقانورالله را نیز سنگربندی کردند و مردم آماده مقابله مسلحانه با حکومت شدند.

پس از مدتی که درگیری مسلحانه بین مردم و نیروهای حکومتی ادامه داشت، سرانجام آقاجفی در پیامی برای سران بختیاری بویژه ضرغام السلطنه چنین نوشت: «امروز دفاع از اسلام واجب است و قوای خودت را برای جنگ به اصفهان بیاور.» ضرغام السلطنه که آماده حمله به اصفهان و یاری مردم بود، نیروهای خود را به طرف شهر حرکت داد.^{۱۹۵} نویسنده جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری که خود از نزدیک شاهد وقایع آن روز

اصفهان بود با تمام بی‌مهری‌هایی که در این نوشته در حق آقاجنقی رواداشته است، اعتراف می‌کند پیش از آنکه ضرغام السلطنه عزم اصفهان کند آقاجنقی و حاج آقا نورالله به قریه چهاربرجی در سه فرسخی اصفهان رفته و با صمصام السلطنه برای حمله به اصفهان مذاکره و عهد و پیمان نموده و برای تحکیم میثاق طرفین قرآن مهر می‌کنند^{۱۹۶} و آقاجنقی تأکید می‌کند که یاری مردم در این ماجرا عین دفاع از اسلام است.

با این حال دولت‌آبادی می‌نویسد: «بعد از به توپ بستن مجلس، شخص مزبور (آقاجنقی) از پس پرده در آمده خود را طرفدار سیاست روحانیون مخالف مجلس معرفی می‌کند... و نمی‌گذارد برادر خود با آزادیخواهان دیگر در آن شهر برضد درباریان قیامی بنماید... خلاصه روز توپ بستن به مجلس ملی تهران، بیرق استبداد در اصفهان به دست آقاجنقی بلند شده بدان می‌ماند که نیابت پولیتیک لیاخوف را به عهده گرفته باشد. نهایت لیاخوف روس با سرنیزه و توپ و تفنگ در طهران برضد مجلس و مشروطه قیام می‌کند و این آقای روحانی به زور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیة تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده»^{۱۹۷}

برای درک بهتر مواضع آقاجنقی چه بسا لازم باشد بخشی از نامه او و آقانورالله و سران بختیاری که در جواب محمد علی شاه نوشته شد بیاید:

۱۵۸

... و از آنجایی که مواد قانون اساسی به تصدیق و صحه علمای اعلام و حجج اسلام و آیات باهرات الهی بین الانام رسیده و تمام با موازین شرع اقدس مقدس تطبیق فرموده‌اند، دیگر تغییر و تحریف یک ماده و یا یک حرف آن را حسب التکلیف اسلامی خلاف مسلمانی می‌دانیم و در همچو روزی که تمام ملل و عقلای عالم رفع انقلابات داخلی و استقلال ایران و ایرانی را موقوف به اجرای قواعد مشروطیت و افتتاح مجلس می‌دانند و تمام روزنامه‌های دنیا فریاد می‌کنند، ما ملت مظلوم هم با نهایت امیدواری از مرام کامله خسروانه استرحام و استدعا می‌کنیم که امر و مقرر فرمایید بدون فوت وقت این آتش بر افروخته را به یک فرمایش ملوکانه که امر به انتخابات بر طبق قانون اساسی و تشکیل مجلس باشد، خاموش فرموده، عالم انسانیت را رهین منت و تمام ایران را قرین تشکر فرمائید.

شاهد دیگر در رد استبداد صغیر از طرف آقاجنقی، تأیید حکم علمای نجف دربارهٔ وجوب برپایی مجلس شورای اسلامی است:

بسم الله الرحمن الرحيم. و الحمد لله و الصلوه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرين. احکام مطاعه حجج اسلام نجف اشرف و سایر علمای اعلام و حصون اسلام - دامت برکاتهم - که در خصوص مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه مرقوم فرموده‌اند، زیارت شد. بر کافه اهل اسلام اطاعت آن احکام لازم و متحتم است و از جانب این حقیر و سایر علمای اصفهان هم

از دو سال قبل که ابتدای مجلس شورای ملی بوده تا به حال کمال اهتمام و سعی در موافقت و اجرای آن احکام مطاعه شده به عون الله تعالی بعد از این هم اهتمامات کامله خواهد شد و این حقیر هم کراراً مطابق آن احکام مطاعه که حجج اسلام نجف اشرف مدالله ظللهم مرقوم فرموده اند از اول امر تا به حال نوشته ام و همواره سعی کامل در اجرای آن احکام نموده و می نمایم. و انشاء الله تعالی از برکات ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه کاملاً مجری خواهد شد. قال: فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل فانا بحکم الله استخف، الحدیث.^{۱۹۸}

و نیز در تلگرافی که در تاریخ ۱۳ محرم ۱۳۲۷ به همراه علمای دیگر اصفهان به محمد علی شاه مخایره نموده اند، اعلام می دارد: «تکلیف علمای اعلام این است که اموری که خیر و صلاح دولت و ملت است بدون پرده عاجزانه عرض داریم در حضور مبارک مکشوف است که ملت ایرانیه خلفاء عن سلف مجبول بر اطاعت احکام حجج اسلام نجف اشرف می باشند با وجود احکام محکمه حجج اسلامیه بر وجوب مشروطیت رفع فساد و فتنه و خونریزی از ایران محال و ممتنع است بشود مگر به استقرار مجلس شورای ملی و ایفای مشروطه موعوده مطابق قانون اساسی، دیگر امر مبارک است.»^{۱۹۹}

۱۵۹

بعد از استبداد صغیر مراجع مشروطه خواه نجف، فتاوی خود را در حمایت از مشروطه و مقابله با اعمال محمد علی شاه توسط ایشان به خطه اصفهان، بختیاری و غیره صادر می کردند. مؤلف حیات الاسلام می نویسد: «(آخوند) تلگرافی به اصفهان توسط حجت الاسلام آقاجفی به عموم ایلات بختیاری و غیره و سایر طبقات مردم نمودند.»^{۲۰۰}

ناظم الاسلام کرمانی نیز در تاریخ بیداری ایرانیان اسنادی ارائه می دهد که در ضمن آن سه مرجع مشروطه خواه نجف توسط آقاجفی فتاوی خود را برای حمایت از آزادی خواهان به اصفهان و مناطق تابعه آن ارسال داشته اند.^{۲۰۱}

بدین ترتیب باید علت مخالفت امثال دولت آبادی با آقاجفی را در تأکید وی بر مبانی دینی و اسلامی دانست. چنان که آیت الله العظمی شیخ محمد حسین کاشف الغطا تنها دلیل کثرت دشمنان و حاسدان آقاجفی را همین پافشاری بر اجرای شریعت و اقامه احکام الهی می داند و بس.^{۲۰۲} و اینکه می خواسته اند قوانین مصوبه در مجلس کاملاً مطابق با دین مبین اسلام بوده و در عمل هم دولت مردان ملتزم به این قوانین باشند.

با این حال، زمانی که کار مشروطه به دست روشنفکران غربگرا افتاد و راه مشروطه را از شریعت جدا کردند^{۲۰۳} و لفظ مقدس را از انجمن مقدس ملی اصفهان برداشتند^{۲۰۴}، آقاجفی حمایت خود را از مشروطه باز گرفت. آقا نورالله هم با حکومت جدید کنار نیامد و حتی از اینکه به عنوان یکی از پنج مجتهد طراز اول به تهران برود سرباز زد و عازم عتبات عالیات شد.^{۲۰۵}

آیت الله صافی گلپایگانی می گوید:

موقعی که خبر ورود حاج آقانورالله به نجف رسید مرحوم آخوند خراسانی عده ای را به چند فرسخی برای استقبال ایشان فرستادند، و ایشان را با احترام فوق العاده وارد شهر کردند. در زمان ملاقات مرحوم آخوند از حاج آقانورالله گله کردند که امثال شما چرا نباید به عنوان طراز اول به مجلس بروید؟ و آن مرحوم واقعه و جریانات انحرافی در مشروطیت را برای مرحوم آخوند به طور دقیق بیان و شرح دادند.^{۲۰۶}

در این زمان دو گروه میداندار عرصه سیاست شده، عرصه را بر علمای دینی تنگ تر می کردند؛ یکی روشنفکران سکولار که جایگاهی برای دین در مسائل سیاسی قائل نبودند؛ دیگر افراد فرصت طلبی که در واقع کاری به مشروطه نداشتند ولی چون شرایطی مهیا شده بود که بتوانند با استفاده از این وضعیت روز به روز بر قدرت و نفوذ خود در عرصه سیاست بیفزایند، همچون خانهای بختیاری و گیلان.^{۲۰۷}

از این روست که صمصام السلطنه مأمور می شود آقانجفی را به عتبات تبعید کند^{۲۰۸} که البته با نفوذی که ایشان در بین مردم اصفهان داشت موفق به این کار نمی شود. در ادامه و روند نهضت کار به جایی می رسد که فردی چون سید عبدالله بهبهانی به دست گروه های افراطی مشروطه خواه کشته می شود^{۲۰۹} و دمکراتها در اصفهان نقشه قتل آقانورالله را می کشند که منجر به مهاجرت ایشان می شود.^{۲۱۰}

هر چند آقانجفی از این تاریخ به بعد از این جریان کناره گیری نمود، اما هر وقت احساس تکلیف شرعی می کرد با هر حاکمی که انصاف را در حق مردم رعایت نمی کرد، در می افتاد. چنان که «از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲، زمان فوت مرحوم آقانجفی، وی مانند زمان استبداد، دائماً در کشمکش با حکام و فرمانداران جدید بود و قیامهایی نیز تحت رهبری او علیه حکام بختیاری به راه افتاد که در دسرهای زیادی را برای مرکز به بار آورد. در همین فاصله زمانی نیز علی رغم سرکوب نیروهای مبارز مذهبی علیه نفوذ روسها و سلطه ظالمانه آنان و همچنین اولتیماتوم ۱۳۲۹ ق با استعمار و استبداد درگیر شد و این درگیری تا آخرین روز حیات و در بستر بیماری نیز ادامه داشت.»^{۲۱۱}

پانوشتها:

- ۱- آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر، ج ۲، ص ۲۴۷؛ روضاتی، سید محمدعلی، زندگانی آیت الله چهار سوقی، ص ۲۰۰.
- ۲- برای اطلاع بیشتر ر.ک: صوفی نیارکی، تقی، در حریم وصال، قم، ۱۳۸۲، ص ۶۷-۴۵.
- ۳- نقباء البشر، ص ۲۴۸.
- ۴- برای آگاهی از نوشته های آن مرحوم ر.ک: انصاری، میرزا حسن خان، تاریخ اصفهان و ری، ج ۳؛ و نقباء البشر، همان.
- ۵- روزنامه حبل المتین می نویسد: مردم ولایت اصفهان تا چهل روز از مذاهب گوناگون در سوگ وی شرکت جسته و سوگواری کردند (روزنامه حبل المتین، شم ۱۶، (۲ شوال ۱۳۳۲)، ص ۱۷).
- ۶- شیخ مفید، المقتنه، ص ۸۱۱-۸۱۰.
- ۷- شیخ طوسی، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۳۰۱-۳۰۰.
- ۸- سلار دیلمی، المراسم العلویه، ص ۲۶۴-۲۶۳.
- ۹- علامه حلی، ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۹-۳۹۸.
- ۱۰- و در ولایت انبیا بر مردم شکی نیست، مگر در آنجایی که دستوری برخلاف آن داشته باشیم و اثبات این معنی نیز در مورد علما سزاوار است. آقا نجفی اصفهانی، رساله ولایت الحاکم الفقیه، مندرج در: حکم نافذ آقا نجفی، ص ۲۳۹.
- ۱۱- و دلالت دارد بر اینکه جریان هر امری از امور مسلمین مانند نکاح، عقود، ایقاعات، مرافعات و سایر امور آنها اعم از اخذ و دفع تا دیگر امور و هر حکمی از احکامشان به ید علما می باشد؛ مگر آنچه بسبب دلیل معتبری از این قاعده استثنا شده باشد. همان، ص ۲۴۵.
- ۱۲- توفیق شرحی است از ناحیه حضرت حجت علیه السلام که در جواب سؤال های اسحاق بن یعقوب (شیخ روائی و برادر بزرگ مرحوم کلینی) توسط محمد بن عثمان (دومین نایب خاص حضرت مهدی) صادر شده است و شاهد بر مدعا آن قسمت از توفیق است که می فرماید: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله...» شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۷.
- ۱۳- به درستی که مراد از حوادث واقعه کلیه اموری هستند که شرعاً، عرفاً و عقلاً در آنها باید به رئیس رجوع شود. آقاجنقی اصفهانی، رساله ولایت الحاکم الفقیه، همان، ص ۲۴۷.
- ۱۴- وجوب رجوع در مسائل شرعی به علمای دین از گذشته تا به امروز از بدیهیات اسلام است و ممکن نیست بر فرد آگاهی چون اسحاق بن یعقوب مخفی بوده باشد تا او این مطلب واضح را در شمار مشکلات علمی خود مطرح، و به دنبال پاسخی بوده باشد و زمانی سؤالی این چنین از فردی چون او معنی پیدا می کند که مورد سؤال مسائل مهم اجتماعی و مسائلی که با مصلحت عموم در ارتباط است، باشد؛ چرا که او در مواردی این چنین تعیین جانشین یا جانشینانی از طرف امام را در عصر غیبت احتمال می داده است. همان.
- ۱۵- عمر بن حنظله درباره رجوع به سلاطین و قضات جور شخصاً نظر امام صادق علیه السلام را جویا می شود. حضرت پس از منع این کار، او را در مواردی این چنین به خبرگان در احادیث معصومین ارجاع داده و می فرماید: «انظر و الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فارجعوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فانما بحکم الله قد استخف و علینا ردّ و الراد علینا الراد علی الله، و هو علی حد الشرک بالله.» (شیخ کلینی، الکافی، ج ۷، رقم ۵، ص ۴۱۲).
- ۱۶- پنجم: از اینکه او به عنوان حاکم قرار داده شده است - همان گونه که از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود - همانند حکامی است که در عصر پیامبر و صحابه از طرف آنها منصوب به حکومت شده و مردم ملزم به اطاعت و رجوع به آنها در امور عامه شده و نظر نهایی در اموری چنین از آن این حکام بوده است؛ بلکه عرفاً نیز وقتی سلطان شخصی را به

فصلنامه مطالعات تاریخی

- حکومت منصوب می کند، و جوب رجوع مردم به شخص مذکور در امور عامه ای که مطلوب سلطان می باشد، به ذهن متبادر می شود. (آقانجفی اصفهانی، رساله ولایت الحاکم الفقیه، همان، ص ۲۴۷).
- ۱۷- ثانیاً: استدلال به اینکه « آنها حجت من بر شما نیستند و من هم حجت خدا هستم » مناسبت دارد با اموری که مرجع در آن رأی و نظر دارد و این منصب ولایت امام علیه السلام از طرف خودش است نه اینکه پس از غیبت امام از طرف خدای تعالی بر فقیه واجب باشد، والا مناسب بود گفته شود ایشان حجج خدا بر شما هستند همان گونه که در مقام دیگری آنها را وصف کرده که آنها اماناء خدا هستند بر حلال و حرام. همان.
- ۱۸- ر.ک: ملا احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۶؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷-۳۹۳.
- ۱۹- امور حسبه، اموری هستند که شارع خواستار انجام آن بوده و اهمال در آن و بر زمین ماندن آن را روا نمی دارد.
- ۲۰- شیخ انصاری، المکاسب المحرمه، کتاب البیع، ص ۱۵۵-۱۵۳.
- ۲۱- آقانجفی اصفهانی، رساله ولایت الحاکم الفقیه، همان، ص ۲۴۶.
- ۲۲- همان، ص ۲۵۶.
- ۲۳- برای اطلاع بیشتر از حالات معنوی و عرفانی آقانجفی ر.ک: در حریم وصال.
- ۲۴- موسی نجفی، حکم نافذ آقانجفی، ص ۱۱۰.
- ۲۵- همان، ص ۲۰۱.
- ۲۶- همان، ص ۱۳۷.
- ۲۷- آقانجفی اصفهانی، اشاره ایمانی، ص ۲۴۷-۲۴۶.
- ۲۸- مجله حوزه، ش ۳۶، ص ۸۹-۸۱.
- ۲۹- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، (۱۸ شعبان ۱۳۲۵ ق).
- ۳۰- جبل المتین، ش ۲۰۵، (دوشنبه ۱۴ ذی قعدة).
- ۳۱- تأکید بر این مطلب از این روست که برخی نویسندگان امثال دولت آبادی و ملکزاده که از روحیه انعطاف ناپذیر ایشان در امر دین و دیانت و اجرای حدود الهی ناراحت بوده اند در سراسر نوشته خود او را به قدرت طلبی و نظایر آن متهم نموده اند.
- ۳۲- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، تاریخ دخانیه، به کوشش رسول جعفریان، ص ۱۰۷-۱۰۶.
- ۳۳- خاطرات حسینقلی خان نظام السلطنه، ص ۳۰۹.
- ۳۴- برای آگاهی بیشتر از بابت و بهائیت ر.ک: نوایی، عبدالحسین، فتنه باب، تهران، بابک، ۱۳۵۱؛ محمد مهدی خان زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب، مصر، قاهره، ۱۹۰۳ م.
- ۳۵- ر.ک: خاطرات مستر همفر، ترجمه علی کاظمی، کانون نشر اندیشه های اسلامی. در جایی از همین نوشته، از جمله اموری که سرلوحه فعالیت های آنها باید قرار می گرفت عبارت بود از: « به وجود آوردن ادیان و مذاهب ساختگی در پیکره بلاد اسلامی، و برای این منظور نقشه های بسیار دقیقی لازم است به طوری که هر یک از این ادیان ساختگی با تمایل جمعی از اهل آن شهر مورد نظر، مناسب باشد. » ص ۱۲۳.
- ۳۶- کسروی در همین رابطه می نویسد: « پیروان سید باب که بابتی نامیده شده بودند، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله به دو دسته جدا شدند: یکدسته میرزا حسینعلی را نپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب می بود، جدا نگردیدند و به نام او « ازلی » خوانده شدند یکدسته به بهاء الله گراییده به نام او « بهایی » شناخته گردیدند. ... چون میرزا حسینعلی به دعوی برخاست و دسته ای بنیاد نهاد و روسیان، چه در ایران و چه در قفقاز، پشتیبانی از او نمودند. بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش به روسیان نشان داد. از آن سوی انگلیسیان بنام همچشمی در سیاست به

اصول اندیشه سیاسی آقانجفی و نقش وی در جنبش مشروطیت

- پشتیبانی از ازلیان برخاستند.» کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، بخش دوم، ص ۲۹۱.
- ۳۷- صفایی، ابراهیم، نامه های تاریخی، تهران، سخن، ۱۳۴۸. به نقل از حکم نافذ آقانجفی، ص ۱۶۷.
- ۳۸- اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه ایرج افشار، ص ۶۸۴.
- ۳۹- همان، ص ۶۹۷.
- ۴۰- صفایی، ابراهیم، اسناد سیاسی دوره قاجار، ص ۱۴۷.
- ۴۱- روزنامه ترقی، دوره پنجم، ش ۹۹، (فروردین ۱۳۲۷ شمسی).
- ۴۲- از مراجع و علمای بزرگ معاصر آیت الله بروجردی.
- ۴۳- نجفی، موسی، حکم نافذ آقانجفی، ص ۲۱۸.
- ۴۴- نگارنده یا نگارندگان این کتاب جهت تخریب چهره روحانیت آن عصر بالاخص شخص آقانجفی اتهامات و افتراات فراوانی را در قالب رؤیای ساختگی به قلم آورده است.
- ۴۵- تاریخ اصفهان و ری، وقایع سال ۱۳۲۰ ق، ص ۳۴۰.
- ۴۶- مجد الاسلام کرمانی، تاریخ مشروطیت ایران، ص ۲۲۱.
- ۴۷- حکم نافذ آقانجفی، ص ۱۶۶.
- ۴۸- آیت الله العظمی کاشف الغطاء در این باره می نویسد: «... آقا (مرحوم آقانجفی) به خاطر شدت و سختگیری بر بدعتگذاران و فاسقان، به علت اقامه حدود شرعی و نهی از منکرات و افعال پست، دشمنان و حاسدانش زیاد شدند.» العیقات العنبریه فی طبقات الجعفریه، نسخه خطی در مرکز اسناد کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۴۹- تاریخ جراید و مجلات ایران در این باره می نویسد: «جمعی از مبلغین عیسوی که از اروپا به هندوستان رفته، فارسی آموخته و کتب متعدد در رد اسلام در هند چاپ کرده بودند، به اصفهان آمدند. سردسته مبلغین مسیحی شخصی موسوم به «تیزدال» بود که چند زبان شرقی می دانست و در محله جلفای اصفهان منزل گرفته بود و علمای اصفهان را به مباحثه درباره مذهب مسیح دعوت می نمود، به این هم اکتفا نکرده، کتاب خود را در رد اسلام موسوم به ینابیع الاسلام منتشر ساخت.» صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۳۸.
- ۵۰- داعی الاسلام از جمله شاگردان درس فقه و اصول آقانجفی بود.
- ۵۱- تاریخ جراید و مجلات ایران، همان.
- ۵۲- همان؛ مجله الاسلام، ش ۱، اصفهان (رمضان ۱۳۲۰ ق)، ص ۱۰۳.
- ۵۳- خاطرات علامه الفت، به نقل از حکم نافذ آقانجفی، ص ۲۳۱.
- ۵۴- در حریم وصال، ص ۱۳۳-۱۳۰.
- ۵۵- حکم نافذ آقانجفی، همان، ص ۸۰.
- ۵۶- این نکته که آقانجفی اولین کسی است که حکم به تحریم تنباکو داده است مورد اتفاق تاریخ نویسانی چون نیکی کدی در کتاب تحریم تنباکو در ایران، حجت بلاغی در کتاب اعلاط در انساب، شیخ حسن کربلایی در رساله تاریخ دخانیه و ابراهیم تیموری در کتاب تحریم تنباکو است.
- ۵۷- آدمیت، فریدون، شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۵۶-۵۷.
- ۵۸- صفایی، ابراهیم، اسناد سیاسی دوران قاجار، ص ۲۵.
- ۵۹- تاریخ دخانیه، ص ۱۰۷-۱۰۶.
- ۶۰- روزنامه حیل المتین، ش ۲۰، (دوشنبه ۱۴ ذی قعدة ۱۳۱۶).
- ۶۱- روزنامه ثریا، ش ۴۶، ص ۱۰.

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۶۲- روزنامه ثریا، شـمـ ۴۸، (۱۰ جمادی الثانی ۱۳۱۷ ق).
- ۶۳- روزنامه ثریا، شـمـ ۴۶، ص ۱۱.
- ۶۴- روزنامه زاینده رود، شـمـ ۳۶، (محرم الحرام ۱۳۲۹ ق).
- ۶۵- روزنامه جهاد اکبر، شـمـ ۳، (اول رمضان ۱۳۲۵ ق).
- ۶۶- همان، شـمـ ۴۲، (۲۳ صفر ۱۳۲۶ ق)، ص ۶.
- ۶۷- فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۱، شـمـ ۱، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸.
- ۶۸- حکم نافذ آقاجانی، ص ۲۰۵.
- ۶۹- روزنامه زاینده رود، س ۳، شـمـ ۳۶ (محرم الحرام ۱۳۲۹).
- ۷۰- تاریخ اصفهان و ری، ذیل وقایع ۱۳۳۲ ق.
- ۷۱- حکم نافذ آقاجانی، ص ۱۳۰.
- ۷۲- معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۶۸.
- ۷۳- باستانی پاریزی، در تلاش آزادی، ص ۲۱۲.
- ۷۴- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۸۷.
- ۷۵- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، بخش یکم، ص ۲۲۷.
- ۷۶- اسفندیار خان فرزند حسینقلی خان ایلخان قدرتمند بختیاری، در سال ۱۳۰۵ پس از بر طرف شدن اختلافاتی که بین او و حکومت مرکزی به وجود آمده بود به تهران احضار شد و مورد تفقد ناصرالدین شاه واقع و به حکومت بختیاری منصوب شد. او شانزده سال تمام ایلخانی بختیاری را برعهده داشت و مورد عنایت و توجه ناصرالدین شاه و پس از او مظفرالدین شاه بود. (دانشور علوی، جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، ص ۱۸۹-۱۸۷).
- ۷۷- حکم نافذ آقاجانی، ص ۱۳۱.
- ۷۸- در بخش مشروطه اشاره ای به این موارد می شود.
- ۷۹- خاطرات مرحوم الفت، به نقل از حکم نافذ آقاجانی، ص ۱۲۸.
- ۸۰- همان، ص ۱۱۱.
- ۸۱- صفایی، ابراهیم، اسناد سیاسی دوران قاجار، ص ۱۴۷.
- ۸۲- حکم نافذ آقاجانی، همان.
- ۸۳- همان، ص ۱۶۳.
- ۸۴- همان، ص ۱۱۵.
- ۸۵- همان، ص ۱۱۴.
- ۸۶- همان، ص ۱۱۵.
- ۸۷- همان، ص ۱۱۹.
- ۸۸- همان، ص ۱۱۴.
- ۸۹- روزنامه زاینده رود، شـمـ ۳۶، (۱۳ محرم الحرام ۱۳۲۹ قمری).
- ۹۰- روزنامه زاینده رود، شـمـ ۳۵، (محرم الحرام ۱۳۲۹ قمری)، ص ۴۶.
- ۹۱- آقاجانی قوچانی، حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلام، ص ۱۲۵.
- ۹۲- روزنامه زاینده رود، شـمـ ۳۵، (محرم الحرام ۱۳۲۹ قمری).
- ۹۳- همان، شـمـ ۳۶، (۱۳ محرم الحرام ۱۳۲۹ قمری).

اصول اندیشه سیاسی آقاجنی و نقش وی در جنبش مشروطیت

- ۹۴- همان، شمد- ۱۰، (ربیع الاخر، ۱۳۲۹ قمری).
- ۹۵- شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۳، ص ۹۷.
- ۹۶- روزنامه زاینده رود، شمد- ۲۵، (سال ۱۳۲۹ قمری).
- ۹۷- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب اول، ص ۷۵. در بخش بعدی به صورت مفصل، برخی از شایعات این قبیل نویسندگان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.
- ۹۸- حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۰۳.
- ۹۹- روزنامه مجلس، شمد- ۶۵، (ذیحجه ۱۳۲۹ قمری).
- ۱۰۰- حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۰۴.
- ۱۰۱- روزنامه جهاد اکبر، شمد- ۳۰، (اول رمضان ۱۳۲۵ قمری).
- ۱۰۲- حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۲۲.
- ۱۰۳- روزنامه جبل المتین، شمد- ۱۶، (۲ شوال ۱۳۳۲ ق)، ص ۱۷.
- ۱۰۴- حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۳۱.
- ۱۰۵- همان، ص ۲۲۹.
- ۱۰۶- روزنامه جبل المتین، شمد- ۱۶، (۲ شوال ۱۳۳۲ قمری)، ص ۱۷.
- ۱۰۷- مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چکیده مقالات همایش یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت و نقش اجتهاد شیعه در آن، ص ۱۶۱.
- ۱۰۸- نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و مبارزات حاج آقانورالله اصفهانی، ص ۷۷.
- ۱۰۹- برای اطلاع بیشتر از حیات علمی و اجتماعی مرحوم شیخ محمدباقر اصفهانی ر. ک: مهدوی، سیدمصلح الدین، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۱، ۱۳۶۸.
- ۱۱۰- حیات یحیی، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۱۱- الگار، حامد، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه، ص ۳۲۳.
- ۱۱۲- براون، ادوارد، انقلاب ایران، ص ۱۰۷.
- ۱۱۳- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ص ۵۵۰.
- ۱۱۴- البته برخی از محققان بنابر استنادات تاریخی برآن اند که آقاجنی نه تنها در ماجرای نهضت عدالتخانه به علماء مهاجر پیوسته، بلکه حتی در آن میان از چنان و جاهتی برخوردار بود که شخص مظفرالدین شاه ضمن نامه ای که توسط احمد قوام به مهاجرین ارسال داشته، در میان همه آقایان شخص آقاجنی و آقاسید عبدالله را جهت رفع این مشکل بدین قرار مورد خطاب قرار داده است: «به عرض می رساند حسب الامر اعلی حضرت اقدس شهریاری به جنابان آقایان علمای اعلام بالاخص جناب حجت الاسلام آقاجنی و آقا سید عبدالله ابلاغ فرمایید که اراده سنی شاهانه بر این تعلق گرفته که عدالتخانه تشکیل و دائر شود و انتظار می رود هر چه زودتر آقایان به تهران معاودت فرمایند...» حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۰۰.
- ۱۱۵- محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت در ایران، ص ۱۳۹.
- ۱۱۶- روزنامه الجنب، اصفهان، س ۱، شمد- ۳، (سنه ۱۳۲۵ قمری).
- ۱۱۷- روزنامه اصفهان، سنه ۱۳۲۵ قمری، به نقل از موسی نجفی، حکم نافذ آقاجنی، ص ۲۰۳.
- ۱۱۸- حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۴۹.
- ۱۱۹- روزنامه جهاد اکبر، شمد- ۴۰، (ذیقعه سنه ۱۳۲۵ قمری)؛ روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، شمد- ۲۰، (۲۲)

مختصات مطالعات تاریخی

ذی قعدة ۱۳۲۵).

- ۱۲۰- نیکی، آر-کدی، تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۱۵.
۱۲۱- رساله تاریخ دخانیه یا قرارداد رژی، ص ۱۰۷-۱۰۶.
۱۲۲- رشیدی، شمس‌الدین، سوانح عمر، ص ۱۹.
۱۲۳- مؤمنی، باقر، ادبیات مشروطه، تهران، انتشارات گلشایی، ۱۳۵۴، ص ۵۴.
۱۲۴- روزنامه جهاد اکبر، شم-۴۰، (ذی قعدة سنه ۱۳۲۵ قمری): روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، شم- ۲۰، (۲۲ ذیقعدة ۱۳۲۵).

۱۲۵- همان.

۱۲۶- به اصول اندیشه آقاجنقی در ابتدای مقاله مراجعه شود.

۱۲۷- میرزای نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۳۸.

۱۲۸- همان، ص ۶۵.

۱۲۹- همان، ص ۷۴.

۱۳۰- چرا که منورالافکار آن عصر غالباً به دنبال پیاده نمودن مشروطه‌ای از نوع اروپایی آن بودند و این مسلماناً با روح شریعت بیگانه و در تضاد با آن بود. کسروی در همین رابطه می‌نویسد: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگر از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می‌نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند.» (تاریخ مشروطه، بخش دوم، ص ۲۸۷). البته این نسبت ناآگاهی به همه علمای مشروطه خواه جفایی بیش نیست؛ چرا که علمای مشروطه خواه آن عصر خود تعریف روشن و مشخصی از مشروطه البته نه از نوع غربی آن، داشتند که به آن خواهیم پرداخت.

۱۶۶

۱۳۱- روزنامه اصفهان، سنه ۱۳۲۵ قمری، به نقل از موسی نجفی، حکم نافذ آقاجنقی، ص ۲۰۳.

۱۳۲- روزنامه الجنب، اصفهان، س ۱، شم-۳، (۱۳۲۵ قمری).

۱۳۳- روزنامه جهاد اکبر، اصفهان، (ربیع الثانی، ۱۳۲۵ قمری).

۱۳۴- همان، شم-۴۰، (ذیقعدة ۱۳۲۵ قمری).

۱۳۵- همان، ربیع الثانی، ۱۳۲۷ قمری.

۱۳۶- روزنامه انجمن، شم-۲۷، (۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶)؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، ج ۲، ص ۵۵۷-۵۵۶.

۱۳۷- حکم نافذ آقاجنقی، ص ۲۰۹.

۱۳۸- اثبات این مطلب چندان مشکل به نظر نمی‌رسد؛ چرا که کافی است در تعاریفی که از علمای مشروطه خواه از مشروطه مورد نظرشان ارائه داده‌اند توجه کنیم؛ درمی‌یابیم که واقعاً یک مجتهد عادل و آگاه نمی‌تواند با چنین مشروطه‌ای مخالف باشد. به عنوان مثال وقتی از مرحوم آیت الله العظمی ملا حبیب کاشی که از مراجع و علمای بزرگ کاشان و از طرفداران جدی مشروطه در آن خطه بوده سؤال می‌شود که آیا تقلید از مجتهدی که انکار مشروطه می‌نماید جایز است یا نه، ایشان جواب می‌دهد که جایز نیست و در ادامه برای آنکه رفع ابهام نموده و سائلین قانع شوند می‌نویسد: «زیرا که مراد از مشروطیت نه آن است که عوام کالانعام گمان کرده‌اند؛ بلکه مراد به آن مطلبی است که ثمره آن اعلاهی کلمه اسلام و ترویج احکام شریعت پیغمبر آخر الزمان (ص) و اقامه حدود الله کما انزل الله و امر به معروف و نهی از منکر و کندن ریشه فتنه و فساد و برطرف کردن ظلم و تعدی حکام است. پس اگر مجتهدی انکار چنین مشروطه را نماید و راضی به ظلم و فساد و اختلال نظم و انتظام بلاد شود، تقلید او حرام است.» (کاشانی، ملا عبدالرسول، رساله انصافی، ص ۵۸). و نکته

اصول اندیشه سیاسی آقاجنقی و نقش وی در جنبش مشروطیت

جالب اینکه در مجموع اعلامیه‌های آقاجنقی چنانچه پیش از این اشارت رفت تعریفی مشابه و حتی با کلماتی همسان به کار رفته است. و حتی در اظهارات مشروعه خواهان نیز می‌بینیم که: مخالف با مشروطه و مجلس شورای صحیح، سخیف‌العقل و دوستدار ظلم می‌باشد. (لویح شیخ فضل‌الله نوری، نشر تاریخ ایران، صص ۲۷-۴۳-۵۱).

- ۱۳۹- میرزای نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۷۴.
۱۴۰- در بخش پایانی اشاره خواهد شد.
۱۴۱- حیات یحیی، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۴۹.
۱۴۲- تاریخ مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۳۸۵.
۱۴۳- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقانورالله اصفهانی، ص ۲۳.
۱۴۴- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوم، ص ۴۵۳.
۱۴۵- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۵.
۱۴۶- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، ص ۱۰۱۳.
۱۴۷- برای دریافت این مطلب کافی است به برخی از روزنامه‌های آن روز اصفهان چون روزنامه انجمن مراجعه نمود که به مواردی از این دست در جای جای همین نوشته به مناسبت با ذکر نشانی استناد شده است.
۱۴۸- از بیانات مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی نجفی، نوه آقاجنقی. (ر.ک: اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقانورالله اصفهانی، ص ۱۰).
۱۴۹- روزنامه الجناح، س ۱، شم ۳، ص ۴.

۱۶۷

- ۱۵۰- وزیر مختار انگلیس برای وزارت خارجه انگلیس درباره مشکلاتی که برای ظل‌السلطان در اصفهان پیش آمده بود می‌نویسد: «ظل‌السلطان همیشه دوست انگلستان شناخته شده و در نتیجه این دوستی، دشمنی کنسول روس را به خود بر می‌انگیزد. او از من درخواست نمود در این مورد (حفظ منافع او در اصفهان) به وی اطمینان دهم... خارج شدن ظل‌السلطان از صحنه سیاست که چنین نقش مهمی در تاریخ ایران ایفا نموده و دوست عمده انگلستان در ایران بوده است در نظر همه پیروزی بزرگ روسها نسبت به نفوذ انگلستان تلقی شده است... (البته در ادامه همین گزارش شخص وزیر مختار تصریح می‌کند که سقوط ظل‌السلطان در نتیجه عملکرد او با مردم بوده نه دخالت روسها) در عین حال باید اعتراف کرد که برکناری او از اصفهان موجب گسترش و تحکیم نفوذ روسیه در این شهر خواهد شد چه ظل‌السلطان همیشه با توسعه نفوذ روسیه مبارزه می‌نمود با این امید که اصفهان سرانجام تحت کنترل انگلستان قرار خواهد گرفت.» (معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۲).
۱۵۱- تاریخ مشروطه ایران، بخش یکم، ص ۲۲۷.
۱۵۲- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، (یکشنبه، ۹ صفر المظفر ۱۳۲۵ قمری).
۱۵۳- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقانورالله اصفهانی، ص ۸۱.
۱۵۴- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، همان.
۱۵۵- همان.
۱۵۶- همان.
۱۵۷- همان.
۱۵۸- روزنامه اصفهان، شم ۲۴، (رجب المرجب ۱۳۲۵ قمری).
۱۵۹- روزنامه جهاد اکبر، شم ۵، (سنه ۱۳۲۵ قمری).
۱۶۰- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، (سنه ۱۳۲۵ قمری)؛ روزنامه جهاد اکبر، شم ۴۲، (سنه ۱۳۲۵ قمری).

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۱۶۱- تاریخ مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۳۸۵.
- ۱۶۲- محمد ولی خان تنکابنی از فتودالهای نامدار عصر قاجار که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به ترتیب حکومت استرآباد و حکومت گیلان را عهده دار بود و در زمان محمد علی شاه مدتی در سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان برای کمک به عین الدوله جهت سرکوبی آزادیخواهان رهسپار تبریز شد اما پس از مدتی با موقعیت سنجی و فرصت طلبی، خود را به ظاهر از صف مستبدان جدا کرد و به جرگه مشروطه طلبان پیوست و در نتیجه پس از مشروطه به مراتب بالاتری از حیث مکننت و قدرت رسید. او پس از مشروطه سه بار به سمت رئیس الوزرای رسید. (دانشور علوی، جنبش وطن پرستان بختیاری اصفهان و بختیاری، ص ۲۰۳).
- ۱۶۳- حایری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۲۰.
- ۱۶۴- «نقش روحانیت اصفهان در انجمن ولایتی بر اساس ...»، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۱، ش ۱، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸.
- ۱۶۵- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، ص ۱۰۱.
- ۱۶۶- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، شعبان ۱۳۲۵ قمری، همان، ص ۱۰۳.
- ۱۶۷- مذاکرات انجمن مقدس ملی اصفهان، آخر جمادی الاخر ۱۳۲۵ قمری. همان، ص ۱۰۱.
- ۱۶۸- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، ذی قعدة ۱۳۲۵ قمری. همان، ص ۱۱۱.
- ۱۶۹- حکم نافذ آقاجغفی، ص ۲۰۳.
- ۱۷۰- همان، ص ۲۰۴.
- ۱۷۱- همان.
- ۱۷۲- همان.
- ۱۷۳- از جمله کشته شدن پیرزن بی گناهی که جهت سرکشی به خانه تاراج شده خودش به دست مشروطه خواهان در تبریز مراجعه نموده و به دست افراد نایب یوسف حکماواری مشروطه خواه که با پسرش کینه به دل داشت، اسیر و پس از مدتی جسد قطعه قطعه او را در بن چاهی می یابند. (تاریخ مشروطه ایران، بخش سوم، ص ۸۶۴).
- ۱۷۴- حکم نافذ آقاجغفی، ص ۲۰۵.
- ۱۷۵- همان.
- ۱۷۶- روزنامه جهاد اکبر، ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری.
- ۱۷۷- مذاکرات انجمن مقدس ملی اصفهان، ۱۴ رمضان ۱۳۲۵ قمری.
- ۱۷۸- روزنامه جهاد اکبر، سنه ۱۳۲۵ قمری.
- ۱۷۹- همان.
- ۱۸۰- همان.
- ۱۸۱- روزنامه انجمن تبریز، س ۱، ش ۶۸، (۸ ربیع الاول، ۱۳۲۵)، ص ۲.
- ۱۸۲- مذاکرات انجمن مقدس ملی اصفهان، ۱۴ رمضان، ۱۳۲۵ قمری.
- ۱۸۳- روزنامه جهاد اکبر، سنه ۱۳۲۵ قمری.
- ۱۸۴- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، ش ۲۴، (سنه ۱۳۲۵ قمری)؛ روزنامه جهاد اکبر، سنه ۱۳۲۵ قمری.
- ۱۸۵- روزنامه مجلس، ش ۸، (سال ۱۳۲۵ قمری)؛ همان، ص ۱۶۶.
- ۱۸۶- روزنامه جهاد اکبر، سنه ۱۳۲۵ قمری. همان، ص ۱۴۶.
- ۱۸۷- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، شعبان، سنه ۱۳۲۵ قمری؛ همان، ص ۱۵۹.

- ۱۸۸- همان، ص ۱۱۰.
- ۱۸۹- تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۵۵۷-۵۵۶.
- ۱۹۰- تاریخ مشروطه ایران، بخش سوم، ص ۶۲۲.
- ۱۹۱- جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، ص ۲۳.
- ۱۹۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، ص ۱۰۱۳.
- ۱۹۳- حکم نافذ آفانجفی، ص ۲۰۹-۲۰۶.
- ۱۹۴- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۴.
- ۱۹۵- حکم نافذ آفانجفی، ص ۲۰۹.
- ۱۹۶- جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، ص ۴۹.
- ۱۹۷- حیات یحیی، ج ۲، صص ۳۴۹-۳۴۸.
- ۱۹۸- حکم نافذ آفانجفی، ص ۲۱۲.
- ۱۹۹- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ضمام، ص ۵۵۸.
- ۲۰۰- حیات الاسلام فی احوال آیت الملک العلام، ص ۳۸.
- ۲۰۱- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص ۲۱۵.
- ۲۰۲- در حرم وصال، ص ۴۱.
- ۲۰۳- کسروی درباره سیر مشروطه تا جایی که منجر به اروپایی گری شد می نویسد: «چنان که گفتیم، چون پیشگامان جنبش، ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است... و بدین سان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا می گردانید و کنون که این کار رخ می داد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از ملایان ندارند... و هر گامی را به پیروی از اروپا برمی داشتند. «فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم» این بود عنوان کارهای ایشان... و سرانجام به اروپایی گری رسید که خود داستان جداییست» (تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۴۸).
- ۲۰۴- چکیده مقالات همایش یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت ایران و نقش اجتهاد شیعه در آن، ص ۱۴۳.
- ۲۰۵- کتاب آبی، انگلستان، ترجمه: میرزا سید ابوالقاسم خان، ج ۳، ص ۷۱۰ و ج ۴، ص ۹۵۷-۹۵۶.
- ۲۰۶- مصاحبه با آیت الله صافی گلپایگانی، به تاریخ ۱۳۶۶ شمسی. به نقل از اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقانو رالله اصفهانی، ص ۲۰۳.
- ۲۰۷- می بینیم حتی کسی چون ضرغام السلطنه که مؤثرترین نقش را در فتح اصفهان دارد به وسیله عموزادگان بختیاری خود چون سردار اسعد و صمصام السلطنه از صحنه قدرت به کنار گذاشته می شود و چون ستارخان کاملاً منزوی می گردد.
- ۲۰۸- مستشارالدوله، صادق، خاطرات و اسناد مستشارالدوله، ص ۱۶۹.
- ۲۰۹- کسروی می نویسد: «شب شنبه بیست و چهارم تیرماه، نهم رجب چهار تن مجاهد به خانه سید عبدالله ریخته و در برابر چشم کسانش او را کشتند.» تاریخ هیجده ساله آذربایجان، بخش یکم، ص ۱۳۰.
- ۲۱۰- نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقانو رالله اصفهانی، ص ۱۹۷.
- ۲۱۱- نجفی، موسی، حکم نافذ آفانجفی، ص ۱۹۷.